



نشریه انجمن نجات
شماره ۹۱ مرداد - شهریور
۹۸

با گفتار و نوشتاری از:

انجمن نجات تهران
بخشعلی عزیزاده
هابیلیان
انجمن نجات کرمانشاه
خبرگزاری تسنیم
انجمن نجات لرستان
انجمن نجات خراسان رضوی
انجمن نجات گلستان
انجمن نجات اراک
رسانه ها
عاطفه نادعلیان
خبرگزاری فارس





از گویان تا اشرف



سیاسی

- * منافقین و توهّم بزرگی به نام "آلترناتیو" چرا فرقه رجوی مقبولیت ندارد- ۶۲
- * منافقین تهدیدی برای امنیت اروپا زنگ خطر در آلبانی به صدا در آمد - ۶۹
- * یک کشور در داخل کشور آلبانی - ۹۴
- * ریاست جمهوری انتصابی و مادامالعمر - ۸۲
- * رجوی ها برده داران بزرگ - ۷۸

گزارش

- * از گویان تا اشرف- ۷
- * آن دو در اتاقک سوختگیری هواپیما پنهان شده بودند- ۱۵
- * برای عملیات ترور به ایران آمدم- ۲۳
- * جنایت سربازان مسعود رجوی در بیمارستان امام خمینی - ۳۲
- * مسبب اصلی کشته های اشرف در ۱۰ شهریور ۹۲ کیست؟- ۸۵

خبر

- * ربط دیکتاتور و تروریسم با رجوی و فرقه اش - ۴۶
- * منافقین در سینما ، از "توهم" تا "ردخون" - ۵۸

خانواده ها

- * از این همه دلتنگی خسته شده ام - ۴
- * آزاده ، آزادی حق توست - ۱۳
- * برادر عزیزم به وطن برگرد - ۲۱
- * پدر در فراق جعفر اشک می ریزد - ۲۹
- * چشم هایش سال هاست به در دوخته شده - ۳۶
- * دلتنگی پدر و اشک های مادر، مریم آزاد - ۳۸
- * روح الله راموز (اسیر در فرقه رجوی) - ۵۰
- * صنمیر شاه کرمی مادر معصومه شاه کرمی (اسیر در فرقه رجوی)- ۵۲

* مجتبی را باز گردان- ۵۵

* حسین جان بیا تا نمردم ترا ببینم - ۷۶

* داوطلبانه به خط مقدم جبهه رفت - ۸۰

تسلیت

* فقدان حاج موسی- تسلیت به خانواده ها - ۵۳



از این همه دلتنگی خسته شده ام



انجمن نجات تهران

**نامه خانم رقيه فرازيان فرد کهن به
پسرش آقای فریدون ندایی (اسیر در
فرقه رجوی)**

سلام فریدون جان، مدت هاست که از شما بی خبر می باشم و سال هاست که در انتظار دیدارت به سر می برم.

فری جان، شما این قدر بی وفا نبودید. همیشه می گفتم: "دوست دارم در جمع خانواده و برادران و پدر و مادرم باشم."

تأسفم از این است که این همه سال را در انتظار را بر ما سخت و طولانی کردی. پسرم آیا می دانی که چند هزار نفر از دوستان از فرقه جدا شده اند، آیا خبر داری یا نه؟ چرا اقدام به فرار از فرقه ی جهنمی رجوی نمی کنی؟ پسرم بالاتر از سیاهی رنگی نیست، یک دفعه تصمیم بگیر و عزم را جزم کن و از این گروه خیانتکار جدا

شو. چرا شما به حرف این فرقه ی جنایتکار مانده ای و آن ها را به ما ترجیح داده ای؟

تأسفم از این است که شما بچه ی مهربان و با وفایی بودی، چرا یکباره ما را به فراموشی سپردی؟ فری جان پدرت مدت هاست که مریض می باشد و هر لحظه عکس تو در مقابل چشمانش می باشد. هر کسی که به دیدن پدرت می آید پدرت اول درباره ی شما صحبت می کند و می گوید: "پسرم فریدون مرا تنها گذاشته و رفته، نیامده و سراغ مرا نمی گیرد."

پدرت می گوید: "پسرم فریدون بچه ی با محبتی بود و هست ولی نمی دانم چرا این قدر ما را در انتظار دیدنش می گذارد و احوالی از پدر پیر و بیمارش نمی پرسد."

فریدون جان از شما خواهش می کنم، ترا به خدا اگر آن گروه منحرف شما را از خدا دور نکرده باشند بیا و حرکتی کن و پدر ناتوان و مریض و مادر درمانده و دل شکسته ی خود را مرهم روح و روان باش. حرکتی کن و به طرف خانواده ات برگرد. از هر لحاظ خیالت راحت باشد، شما تأمین جانی و مالی می باشی. فری جان تمام افرادی که از فرقه جدا شده اند مشغول زندگی، کار و خانواده می باشند و در ایران هیچ گزندی به آن ها نرسیده و حمایت هم شده اند. شما دروغ پردازی ها و اراجیف رجوی ها را نپذیر. آن ها برای ماندگاری و به حکومت رسیدن خودشان، شما را فدای خود کرده اند و نابود می کنند.

فری جان، من مادر هستم و نمی خواهم شما را گول بزنم، به حرفم گوش کن. به خدای یکتا جانم فدای توست. از شما می خواهم خود را رها



فری جان؛ پدرت و برادرانت و اهالی خانواده روزشماری می کنند و منتظر آمدنت می باشند. از شما خواهش می کنم آرزوی دیدارت را از ما دریغ نکن، خدا نگهدارت باشد. از خدا می خواهم که سلامتی داشته باشی و به فکر آینده ی خود باشی. فری جان برادرانت هر کدام به نحوی از تو می خواهند که خود را از این مهلکه جدا کنی و به فکر آینده ات باشی و مشتاق دیدارت می باشند.

سازی و به وطن بازگردی. شما خطایی نکرده ای، شما یک سرباز جنگجوی وطن بودی و برای وطنت به جنگ رفتی، پس به خودت بیا و از هیچ چیز و هیچ کس هراس نداشته باش و به آغوش گرم وطن و خانواده بازگرد.

فری جان خیلی دوستت دارم. فرزند عزیزم از خدا می خواهم آن قدر به من عمر بدهد که ترا و آزادیت را ببینم و در آغوش بگیرم و در جمع خانواده باشی و از آن صحبت های شیرین گذشته که می کردی برایمان بازگو کنی.



حضور گرم و صمیمی خانم ندایی در جمع خانواده ی نجات



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸



خانم ندایی در فراق فرزندش گریه می کند و می گوید:

همیشه فریدون در نامه هایش می نوشت می خواهم وقتی از اسارت عراقی ها بازگشتم همه شما را سرحال و سرزنده ببینم.

فریدون دوست نداشت حتی مورچه زیر پایش را آزار دهد.

تا جان دارم در مسیر نجات پسرم حرکت می کنم. کمر بند همت را بسته ام و می خواهم پسرم از این فرقه ی پلید نجات پیدا کند. همه ی خانواده از پسرم حمایت می کنیم.



از گویان تا اشرف



از گویان تا اشرف

بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران

مرداد ۱۳۹۸

۷

شما نگاه کنید به شرایط زمانی که مسعود رجوی این عملیات زبونه را راه اندازی کرد و همه نفرات را به قتلگاه و به یک عملیات انتحاری بزرگ که نمونه اش در تاریخ کم نظیر است فرستاد. هم زمان با قرارداد آتش بس بین ایران و عراق که به هشت سال خون ریزی و رنج دو ملت پایان می داد، در این ابعاد یک مورد دیده ام که در قیاس با تعداد مرگ و میر درون سازمانی و درون حزبی شبیه بودند (تلفات درون حزبی منظورم است) و آن خود کشی های دسته جمعی در چند فرقه آمریکایی بود. اجازه بدهید به صورت خیلی مختصر ابتدا به آن موضوع نگاهی اجمالی کنیم تا بهتر به ابعاد فاجعه ای که رجوی به وجود آورد پی ببریم.

در ایامی هستیم که مصادف است با عملیات فروغ جاویدان (مرصاد). هر ساله در چنین روزهایی رجوی برای پوشاندن خفت و خواری، مراسم و گفتگوهای را تشکیل می دهد تا آن شکست را به پیروزی تعبیر و توجیه کند. واقعیت اینست که فروغ جاویدان یکی از بزرگترین خیانت ها و حماقت های مسعود رجوی به ایران و ایرانی و در عین حال به اعضای سازمانی بود که ادعای رهبری آنان را داشت. هیچ گاه جسارت نداشت که مدعی شود باعث و بانی شکست خودش بوده است بلکه برعکس همیشه نیروهای بیچاره باید تاوان می دادند و شکست را به گردن می گرفتند.

حالا چرا می گوییم خیانت و حماقت، چرا مانند

رجوی نمی گوییم حماسه؟!



نمونه فرقه آمریکایی جیم جونز در گویان

جیم جونز رهبر یک فرقه مذهبی بود که با افکار پوچ و عقب افتاده خود جان مردم را به بازی گرفت. جیمز جونز مردی از ایالت ایندیانا با دادن وعده برابری «سیاه» و «سفید» عده ای از مردم را به دنبال خود کشید و به کشور گویان برد. عاملی که بیشترین تأثیر را در اعتماد مردم به حرف های وی داشت از این قرار است:

دهه شصت و اوایل دهه هفتاد اوج نژادپرستی های آمریکا بود. مردم از توهومات و عواقب جنگ ویتنام خسته بودند. جونز هم مثل تمامی رهبران ایدئولوژیک در جهان در بی هویتی و سردرگمی مردم، خود را مطرح کرد و از خود هویت ساخت و به عبارت دیگر از آب گل آلود ماهی گرفت و خود را به عنوان رهبر ایدئولوژی به اصطلاح ناب و اصیل معرفی نمود.

وعده سرزمین موعود را داد (رجوی وعده جامعه بی طبقه توحیدی می داد) و با سخنرانی در کلیسای خودش موسوم به معبد مردم و همین طور در کالیفرنیا تعداد زیادی از مردم را دور خود جمع کرد و حتی در یکی از سخنرانی هایش چنین گفت: "اگر وجود خدا را در من ببینید

اشکالی ندارد" و از زاویه ی دیگر می توان چنین دید که کشیش جونز ادعای خدایی می کرده است (رجوی هم متناسب با زمان خودش را امام زمان معرفی می کرد).

جونز در سخنرانی های بعدی قدم های فراتری برداشت و عنوان کرد آمریکا دیگر جای ماندن ما نیست و ما باید به سرزمین موعودی مهاجرت کنیم که نه دغدغه ی مالی داشته باشیم و نه از بمب اتمی بترسیم. و در نتیجه یک روز همه را به دور خود جمع کرد و فرمان هجرت داد (همانند رجوی که افراش را به عراق و به اردوگاهی که بعدها اشرف نامیده شد، منتقل کرد).

هجرت جونز و افراش به عمق جنگل های گویان (کشوری کوچک در آمریکای جنوبی)

بلافاصله بعد رفتن به جنگل های گویان یا گویانا، شهر رؤیاهای خود و یا همان سرزمین موعود را ساخت و نامش را "جونز تاون" گذاشت. (رجوی مدعی مدینه فاضله ای به نام شهر اشرف شده بود). جونز شروع به فرستادن تصاویر ویدیویی گرفته شده از این شهر به آمریکا کرد تا مردم بیشتری را به سمت خود بکشد (کاری که رجوی کرد و فیلم های اشرف را به ایران و جوامع ایرانیان می فرستاد تا از آن ها حمایت مالی به دست آورد).



کشتار دست جمعی در فرقه جیمز جونز



کشتار دست جمعی در عملیات فروغ جاویدان فرقه رجوی

۹

دولت آمریکا یک سانتور به نام "رایان" که دخترش در همان فرقه اسیر بود را به همراه تعدادی از خبرنگاران به "جونز تاون" فرستاد. بعد از ورود بی سر و صدای رایان و همراهانش به این شهر که ابتدا با استقبال جونز همراه بود عده ای نزد رایان رفتند تا مقدمات فرارشان را فراهم کنند که این خبر به گوش جونز رسید و بلافاصله دستور قتل میهمانان را داد. قتل سانتور رایان، خبرنگاران و مراجعه کنندگان به سانتور (همانند کسانی که وقتی از کمیساریا به اشرف و لیبرتی می آمدند و یا بعضاً برخی نظامیان آمریکایی که برای بازدیدهای سرزده می آمدند و تعدادی به آن ها مراجعه کرده و کمک می خواستند، واقعاً چه شباهت هایی) سی دقیقه بعد از این کشتار، جونز که دیده بود وضع خیلی خراب شده و آن طور که فکر می کرد پیش نرفته است، مردم را جمع کرد و گفت: «اول کودکان و بعد خودتان سیانور بخورید تا با هم بمیریم!»

هنوز ده الی یازده ماه از ساخته شدن شهر نگذشته بود که گزارشاتی از "جونز تاون" به آمریکا رسید که در آن نشان می داد کسانی که قصد خروج از شهر را دارند علاوه بر این که اجازه این کار را دریافت نمی کنند بلکه شکنجه هم می شوند. (دقیقاً کاری که رجوی با کسانی که قصد جدا شدن از فرقه را داشتند می کرد، ابتدا زندانی و شکنجه های روحی و جسمی، سپس تهدید به قتل و تحویل دادن به دیکتاتور عراق و النهایه سربه نیست شدن معترضین و ناراضیان)

در ادامه گزارشات ناراضیاتی افرادی که به فرقه جونز ملحق شده بودند، بستگان آن ها به "گویان" رفته و دست به دامن مقامات سیاسی



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۱۰



قربانیان فرقه رجوی در عملیات فروغ جاویدان

باور کردنی نبود! آخر این مردم مگر متعلق به کره ماه بودند که تو این قدر نسبت به آن ها بی احساس بودی؟ نه تنها بی احساس بلکه تشنه خونشان بودی. به چه جرأتی کورکورانه و در حماقت محض افراد خودت را به کشتارگاه فرستادی؟ یعنی تو نادان نمی دانستی که داری مرتکب چه جنایتی می شوی؟ یعنی نمی دانستی که امکان پیروزی در این مدل عملیات ها صفر است و هیچ شانسی وجود ندارد؟ راستی چرا خودت سوار بر ماشین نرفتی به صحنه و فرماندهی را از نزدیک به عهده نگرفتی؟

چرا به جای پاسخ دادن به این سؤالات محرز، تقصیر شکست عملیات خفت بار را به گردن نیروها انداختی که در تنگه به فکر زن و بچه های خودشان بودند. حاشا از این همه شارلاتانیسم. تا همین امروز هم در صحبت های درون سازمانی مدعی است که باعث شکست در عملیات فروغ جاویدان که در ایران به نام مرصاد شناخته می شود، نیروهای خودش بود.

یک الی دو ساعت بعد از این دستور جونز، شهر رؤیاهای جونز با ۱۹۰۰ جنازه باقی ماند.

می دانم که برایتان شوک آور است ولی واقعاً همین است. فرقه ها همه مثل هم هستند و عاقبت آن ها به کشتار افراد می انجامد. رجوی هم در صحنه عملیات فروغ جاویدان باعث کشته شدن ۱۵۰۰ نفر از نیروهای خودش شد. آماری که می دادند ۱۴۰۳ نفر بود ولی ابعاد فاجعه بیشتر از این ها بود. از آن طرف هم خودشان مدعی بودند که از طرف مقابل یعنی ایران ۵۵۰۰۰ نفر را کشته اند. خدای من، رجوی با چه افتخاری هم می گفت که بیش از ۵۵۰۰۰ نفر از هموطنانش را کشته است. بعد می خواست برای مردم آزادی به ارمغان بیاورد.



قربانیان فرقه جیمز جونز





چه تفاوتی بین رجوی و جیم جونز هست؟ دناوت و رذالت و حقه بازی و شارلاتانیزم، تفکرات مذهبی آلوده به حقه و کلک، و مخلوطی از توهمات و خود بزرگ بینی که عاملی می شد تا جان هزاران انسان مثل آب خوردن گرفته شود. از سویی دیگر باورهای پوچ و تفکرات غیرمنطقی و اذهانی متوهم و خسته از مشکلات زندگی باعث می شد که انسان ها تصمیمات اشتباهی در زندگی خود بگیرند که خود من نیز یکی از آن ها بودم و در زمانی تصمیمی اشتباه گرفتم که باعث مشکلات خیلی زیادی هم برای خودم شد و هم برای خانواده و اطرافیان و خویشاوندانم! خسارت های موجود در این زمینه در زندگیم هرگز قابل جبران نیست، یک قلم جوانی و عمرم بر باد رفته. حال بنگرید به کسانی که عمرشان را از دست دادند و خانواده هایی را که تا دنیا هست در عزای خود گذاشتند و بعضاً هم خانواده هایی که بی خبر از عزیزانشان که رجوی هرگز به آن ها اطلاع نداد که عزیزانشان کجا هستند و چه بلایی سرشان آورده است. عملیات فروغ جاویدان نه رشادت

بود نه قهرمانی و نه حماسه، بلکه خیانت و حماقت محض رجوی بود که آن را انجام داد و هیچ گاه در قبال آن خیانت و حماقت پاسخگوی هیچ کسی نشد. نه تنها پاسخگو نشد بلکه بقیه را هم مقصر می دانست و طلبکاری می کرد تا جرم خودش را بپوشاند. می گویم جرم و نمی گویم گناه زیرا رجوی به گناه معتقد نبود کما این که جیم جونز چنین اعتقادی نداشت. در اصل رهبران فرقه ها خودشان را بالاترین ارزش می دانند و زیر این سقف به هر کثافت کاری دست می زنند. این داستان غم انگیز و فراموش نشدنی ادامه دارد و هر ساله ما به یاد آن ماجرای وحشتناک که باعث کشته شدن هزاران ایرانی و هموطن شد دقایقی به فکر فرو می رویم و نتیجه گیری می نماییم. این که همراهی با فرقه ها عواقب بسیار خطرناکی دارد و ریسک همراهی با آنان دامن گیر تمامی اعضای خانواده مان خواهد شد. ای کاش که فقط خسارت وارد شده به خود فرد بود ولی متأسفانه این طوری نیست و ضایعات و تبعات آن دامن گیر خیلی ها شده و جبران ناپذیر می شود.





آزاده، آزادی حق توست.



انجمن نجات تهران

قسمتی از مصاحبه با خانم فاطمه
محبتی مادر خانم **آزاده صبوری**
(اسیر در فرقه رجوی)

دخترم پس از اخذ دیپلم، ازدواج کرد. همراه با همسرش آقای کاوه پورهمدانی برای اشتغال به همدان و از آنجا به کرمانشاه و سپس به سلیمانیه رفتند. در سلیمانیه دو نفر دنبالشان می آیند که ببرندشان به شرکتی که قرار بوده شاغل شوند در حالی که آزاده و کاوه را به قرارگاه اشرف می برند. در اشرف به آزاده و شوهرش می گویند اگر یک ماه اینجا باشید برای شما پناهندگی اروپا

می گیریم. آزاده و همسرش را از هم جدا می کنند.

بعد از سه سال کاوه اعتراض می کند و می گوید می خواهم آزاده را ببینم. به کاوه جواب می دهند که آزاده از تو طلاق گرفته. آن ها نمی گذارند کاوه آزاده را ببیند. کاوه هم از فرقه جدا می شود و به کمپ آمریکایی های می رود و بعد به اروپا می رود و اینک در اروپا ساکن است.

طبق اطلاع حاصله، آزاده در مقر مجاهدین در آلبانی است و من تاکنون موفق به ملاقات فرزندم نشده ام و هیچ خبری از وضعیت او ندارم.



پیام خانم فاطمه محبتی به فرزندش خانم آزاده صبوری: آزاده جان من ترا خیلی دوست دارم. خودت می دانی که به خاطر تو از جوانی ام گذشتم. همسرت کاوه سال هاست که از مجاهدین جدا شده و در اروپا زندگی می کند. کاوه ترا خیلی دوست دارد و به



خاطر تو با مسئولان کمپ درگیر شد. به فکر همسر و زندگی خودت باش. تلاش کن که از اسارت نجات پیدا کنی و به دنبال زندگی با همسرت برو. شما همسرت را خیلی دوست داشتی، به خاطر او هم که شده خودت را رها کن. من و دو برادر و دو خواهرت منتظرت می باشیم و آرزوی دیدن روی ماهت را داریم. اگر به ایران برگردی روی چشم همه ما جا داری. نگران بازگشتت به ایران نباش. در ایران هیچ مشکلی برایت پیش نمی آید. اگر هم نگران هستی هر جای دنیا که دوست داری

برو، فقط خودت را از اسارت مجاهدین نجات بده و خبر سلامتی ات را به ما برسان.

آرزوی ما خوشی و استقلال شما در زندگی می باشد. دوست داریم در زندگی آزاد باشی و به هرچه که دوست داری برسی. ما همیشه منتظر بازگشت هستیم. ما را فراموش نکن. همه دوستت داریم. لحظه ای نیست که از نظرم بیرون روی. تنها آرزویم دیدن روی آزاده عزیزم می باشد.



نقش آزادی بر دیوار اسارت



آن دو در اتاقک سوختگیری هواپیما پنهان شده بودند



درچه سالی؟

سال ۱۳۵۰ من به نیروی هوایی رفتم و او یک سال قبل از آن به شیراز آمده بود. بچه های قدیمی می گفتند آدم سخت گیر، باسواد و منضبطی است. البته این موضوعی است که خود من هم بعدها به آن رسیدم. یادم است موقعی که عصبانی می شد، سبیل هایش را می جوید! کسی خنده او را ندیده بود و همیشه چهره ی جدی و حتی می شود گفت عبوسی داشت. در آن ایام خلبان ها برای گذراندن دوره های آموزشی به امریکا اعزام می شدند. سرهنگ معزی هم برای گذراندن دوره فرماندهی ستاد به امریکا رفت و در سال ۵۲ برگشت و در ستاد کل نیروی هوایی، معاون عملیات شد. سه روز در هفته به پایگاه یکم ترابری می رفت و با هواپیمای C. ۱۳۰ به مأموریت پروازی می رفت.

پایگاه خبری هابیلیان - مرداد ۱۳۹۸

روزهایی که بر ما می گذرد، تداعی گر سالروز فرار ابوالحسن بنی صدر و مسعود رجوی از ایران است. از این روی و در خوانشی از چند و چون این رویداد، گفت و شنود با **بهرروز مدرسی** از آشنایان خلبان هواپیمای فرار را به شما تقدیم می کنیم. امید آن که تاریخ پژوهان انقلاب و عموم علاقه مندان را مفید و مقبول آید.

از کجا و چگونه با سرهنگ خلبان بهزاد معزی آشنا شدید و او را چگونه فردی یافتید؟

زمانی که من به نیروی هوایی رفتم، سرهنگ خلبان بهزاد معزی حدود یک سال بود که از تهران به شیراز منتقل و از همان ابتدا فرمانده گردان پرواز هواپیماهای C. ۱۳۰ در پایگاه هفتم ترابری شیراز شده بود.



چه شد که به عنوان خلبان شاه انتخاب شد؟

در آن زمان فرمانده عملیات ستاد کل نیروی هوایی تیمسار آذربزین و فرمانده پایگاه یکم ترابری تیمسار امیر افضل بودند. هر کسی اجازه نداشت خلبانی خانواده سلطنتی را به عهده بگیرد و از بین تمام خلبان ها فقط عده خاصی مورد تأیید دربار بودند از جمله سرهنگ معزی که توانست خیلی زود به دربار سلطنتی راه پیدا کند و خلبان مخصوص شاه شود. معزی در عین حال، بارها به عنوان یک کارشناس مطلع به اروپا می رفت و هواپیما می خرید و همان سخت گیری را در مورد مسائل مالی هم داشت. وی پس از خرید هواپیماهای سوخت رسان ۷۰۷ ابتدا فرمانده گردان و سپس معلم خلبان شد. شاه در این ایام یک هواپیمای بوئینگ اختصاصی برای خود خرید و بعدها در ۲۶ دی ۵۷ با همان از کشور به مصر و سپس به مراکش فرار کرد.

سرهنگ معزی با این هواپیما که شاهین نام داشت، به ایران بازگشت و این حرکت، از او چهره ای انقلابی و طرفدار ملت ایران ساخت. حالا همه به سرهنگ به عنوان فردی قهرمان و متعهد به انقلاب نگاه می کردند و به او احترام می گذاشتند. همین هم موجب شد نهایتاً با کمال اطمینان بتواند کار خود را انجام دهد و کسی هم به او مشکوک نشود.

سرهنگ معزی در دوره جنگ چه نقش و جایگاهی داشت؟

اوایل جنگ مثل همه بخش های اجتماعی کشور، در پایگاه نیروی هوایی هم انجمن اسلامی تشکیل شده بود. سرهنگ معزی در این

میان جایگاه بسیار بالایی داشت و مورد احترام و اعتماد همه بود و کسی حتی تصورش را هم نمی کرد که او ممکن است روزی چنین خیانت بزرگی را مرتکب شود و آسیب بزرگی به کشور بزند.

به نظر شما این قضیه قابل پیشگیری بود؟

بله، روزی که سروان خلبان موگویی از اعضای وابسته به انجمن اسلامی پایگاه و خلبان C. ۱۳۰ به اروپا فرار کرده بود، اگر این ماجرا تجزیه و تحلیل و علت یابی می شد و فرار موگویی به عنوان هشدار برای مسئولان بالای پایگاه و حفاظت یا عقیده سیاسی تلقی می شد، مسعود رجوی سرکرده جنایتکار منافقین - که دستش به خون ده ها هزار نفر افراد بی گناه آلوده شده بود- با کمک عده ای از افراد خائن این طور از کشور به راحتی خارج نمی شد.

تحلیل شما از شرایط اجتماعی و سیاسی آن برهه خاص چیست؟

با انتخاب بنی صدر به عنوان رئیس جمهور و بعد هم شروع جنگ ناجوانمردانه علیه ایران توسط رژیم بعث عراق، کشور شرایط بحرانی و بدی پیدا کرد. ارتش از هم پاشید و سپاه هنوز سر و شکل درستی پیدا نکرده بود. در چنین شرایطی مسئولان باید حملات دشمن را دفع و از کشور و انقلاب دفاع می کردند و طبیعتاً همه نیروها صرف فراهم آوردن تدارکات برای تقویت جبهه های جنگ می شد. این وضعیت بحرانی، زمینه مناسبی را برای تحرکات گروه های ضد مردمی فراهم آورد و سازمان مجاهدین خلق دست به ترورهای گسترده زد و عملاً با حکومت



نوپای اسلامی به مقابله مسلحانه پرداخت. من حقیقتاً علت اختلاف بنی صدر به عنوان رئیس جمهور و فرمانده کل قوا با نیروهای وفادار به نظام و فرماندهان سپاه پاسداران را نمی دانم و تحلیل دقیقی از این موضوع ندارم، ولی می دانم که حمایت او از مجاهدین خلق، افراد حزب اللهی و مؤمن به انقلاب اسلامی را به شدت آزرده خاطر کرد و سرانجام هم موضوع عزل او در مجلس شورای اسلامی مطرح و با اکثریت آرا تصویب شد و امام هم با این رأی موافقت کردند. بنی صدر که عرصه را کاملاً به خود تنگ می دید، با کمک رجوی و مجاهدین از کشور گریخت.

ظاهراً عملکرد بنی صدر در مقام فرماندهی کل قوا و شکست های پی در پی ایران، علت بیشتر مخالفت ها با او بود. در این باره چه دیدگاهی دارید؟

به هر حال بسیاری، شکست های پی در پی ایران را در جبهه های نبرد نتیجه خیانت بنی صدر می دانستند. البته عده ای هم طرفدار او بودند و همین مسأله به تفرقه و دودستگی در بین نیروهای ایران در سراسر کشور دامن می زد. با تسلط سپاه و نیروهای بسیج بر اوضاع، بنی صدر فرار کرد، به طوری که تا مدت ها نشانی از محل سکونت او نبود! ارتش هم هنوز پاکسازی نشده بود و نیروهای طرفدار سلطنت شاه هم فعالیت های خود را به شکل زیرزمینی انجام می دادند و در سازمان ها و نهادها هم نفوذ کرده بودند.

نقشه فرار بنی صدر چگونه طراحی شد؟

همانطور که اشاره کردم سرهنگ معزی در رژیم پهلوی در دربار رفت و آمد داشت و بسیاری از مقامات ارتش شاهنشاهی، چون ارتشبد طوفانیان مسئول انعقاد قراردادهای کلان تسلیحات نظامی و وزیر دربار و اسدالله علم با او مراوده داشتند و در سفرها خلبان آنان بود. او پس از بازگرداندن هواپیمای شاهین از مراکش، مورد اطمینان انقلابیون قرار گرفت و توانست جای پای خود را محکم کند.

چگونه با سازمان مجاهدین خلق ارتباط پیدا کرد و نقشه فرار چطور کشیده شد؟

من واقعاً نحوه ارتباط گیری او با سازمان مجاهدین خلق را نمی دانم. شاید موضوع برای مقامات امنیتی روشن باشد، ولی من اطلاعاتی از این بابت ندارم. او فردی سلطنت طلب بود که حالا خود را به عنوان کسی که متحول شده جا زده و مورد اعتماد برخی مقامات قرار گرفته بود. بدیهی است معزی پیش از انقلاب به هیچ وجه مخالفتی با رژیم شاه و خاندان سلطنتی نداشت، والا مورد اعتماد آن ها قرار نمی گرفت و خلبان مخصوص آن ها نمی شد. به نظر خود من، او بارها با سازمان های اطلاعاتی غرب تماس گرفته بود و حضور خواهرش در سیاسی ترین نهاد امریکا در ایالت تگزاس، بهترین گواه بر این نکته است که سرهنگ با برنامه ای مشخص و تعیین شده به ایران برگشت و هرگز نسبت به انقلاب اسلامی تعهد و علاقه ای نداشت. همین هم باعث شد به سازمان مجاهدین وصل شود و همراه با آن ها نقشه فرار رجوی و بنی صدر را بکشد و اجرا کند. به احتمال قریب به یقین، نقشه ورود بنی صدر و رجوی به داخل پایگاه و نقشه پرواز و جزئیات آن تا مقصد فرانسه، کار



سرهنک معزی و همدستان او بود و طیف عظیمی از مجاهدین خلق و عوامل نظامی نیروی هوایی در این عملیات فوق العاده پیچیده و گسترده همکاری کردند. برای انجام چنین نقشه پیچیده و گسترده ای باید عوامل متعددی از دژبانی و حراست ورودی پایگاه تا کادر فنی پرواز و... همکاری می کردند. آن ها از چند روز قبل با یک اتومبیل کاماروی زرد رنگ، در پایگاه رفت و آمد می کردند تا دیگر توجه کسی را جلب نکند و در روز عملیات همه چیز عادی جلوه کند. تعدادی ماشین آتش نشانی هم در اطراف پایگاه مستقر می شوند تا چنانچه عملیات لو رفت، بتوانند بنی صدر و رجوی را از مهلکه نجات دهند. گروهی از شاخه نظامی سازمان مجاهدین هم با سلاح های سنگین مراقب بنی صدر و رجوی بودند تا آن ها بتوانند به داخل پایگاه بروند. برخی از نظامی هایی که در این پروژه همکاری می کردند، در ایستگاه های رادار مسیر پرواز اختلال ایجاد می کنند. آن ها در لحظه شروع عملیات، جعبه هایی را در ایستگاه می گذارند و اعلام می کنند آنجا بمب گذاری شده است. عده ای هم هشت فروند هواپیمای شکاری F ۴ را از کار می اندازند تا تعقیب هواپیمای فراری غیرممکن شود. این هواپیماها در دوران جنگ بسیار به کار می آمدند و عملاً با این خیانت از رده خارج شدند.

پس عملاً نه امکان تعقیب هواپیما وجود داشت و نه رادارها چیزی را ثبت می کردند، این طور نیست؟

آن دو در اتاقک سوخت گیری هواپیما پنهان شده بودند. همه این ها از کار افتاده بودند. سرهنک ناوبر اسماعیل فرخنده - که سرهنک

معزی خیلی سعی می کند این طور جلوه بدهد که او از ماجرا خبر نداشته - منزل سازمانی خود را در اختیار بنی صدر و رجوی قرار می دهد. مراحل مختلف این پرواز دقیقاً از قبل طراحی شده بود. قرار بود نقشه فرار چند روزی دیرتر انجام شود، اما حکم انتقال سرهنک معزی به شیراز می آید در نتیجه آن ها مجبور می شوند نقشه خود را در شب ۶ مرداد عملی کنند. بنی صدر و رجوی در مینی بوس پنهان می شوند و از محل منازل سازمانی به سمت هواپیما حرکت می کنند. مشکل بزرگ نگهبانی و ایست بازرسی پایگاه بود. نگهبان ها همیشه داخل ماشین ها را بازرسی می کردند و بعد از بررسی دقیق کارت شناسایی افراد به آن ها اجازه ورود یا خروج می دادند، اما آن شب با دیدن سرهنک معزی که حالا به عنوان یک فرد قهرمان انقلابی مطرح شده بود، این کار را نمی کنند و بدون بازدید، به او اجازه ورود می دهند. سرهنک معزی در خاطرات خود سعی کرده است خلبان حسین اسکندری و مهندس پرواز بیژن وکیلی را هم از اصل ماجرا بی اطلاع جلوه دهد، در حالی که همه خلبان ها با همان مینی بوس که رجوی و بنی صدر در آن پنهان شده بودند پای هواپیما رفتند، نه این که معزی، بنی صدر و رجوی اول بروند و آن دو نفر بعداً به آن ها ملحق شوند.

در ساعت ۱۹:۳۵ رجوی و بنی صدر با لباس پرواز وارد رمپ پرواز می شوند. بدیهی است در دل تاریکی تشخیص قیافه ها بسیار دشوار است. در این هنگام از پست فرماندهی اعلام می شود که پرواز یک ساعت جلوتر و به جای ۲۲:۳۰ در ساعت ۲۱:۳۰ انجام خواهد شد. بنی صدر و



رجوی و محافظ آن ها در اتاقک سوخت گیری هواپیما پنهان می شوند. خدمه، مسئول سوخت گیری و بازدید فنی قبل از پرواز می خواهند محوطه را بازرسی کنند که با در بسته مواجه می شوند! سرهنگ معزی به مسئول مربوطه که می خواهد با تبری که برای مواقع اضطراری در هواپیما تعبیه شده است در را بشکند و باز کند، تشر می زند، اما او دست بردار نیست! بالاخره گارد ویژه در را باز می کند و روی پیشانی آن همافر اسلحه می گذارد و از او می خواهد که ابداً سر و صدا نکند. همکار این همافر با غیبت همکارش کنجکاو می شود که چه اتفاقی رخ داده است؟ اما او هم به محض این که می خواهد وارد محوطه شود، غافل گیر می شود. در این موقع موتورهای هواپیما روشن می شود. سرهنگ معزی پیشاپیش مشخصات مسیر را به همکاران خود یعنی سروان حسین اسکندری و همافر مهندس بیژن وکیلی داده بود. یکی از محافظان رجوی و بنی صدر وارد کابین می شود و با تهدید اسلحه از آن ها می خواهد که مختصات را به دستگاه ناوبری کامپیوتری I. N. S وارد کنند. پس از این که هواپیما از تهران فاصله می گیرد، معزی به برج مراقبت اعلام می کند که یکی از موتورهای هواپیما آتش گرفته و او ناچار است به سمت ورامین برگردد. روی ایستگاه ورامین هم اعلام می کند که موتور دیگر هم آتش گرفته و بعد برای این که از دیدرس رادار دور بماند، اعلام می کند به سمت شمال، یعنی کوه های البرز می رود. مسئولان برج فریاد می زنند که این کار خطرناکی است و به کوه خواهی خورد! این دقیقاً همان چیزی است که سرهنگ معزی می خواهد و در حالی که در ارتفاع ۱۸ هزار پای پرواز می کند، به برج

مراقبت اعلام می نماید در ارتفاع ۱۲ هزارپایی است، تا این تصور را در ذهن آن ها ایجاد کند که به کوه خورده است! سر راه مسیر پرواز، رادارهای کرج، بابلسر و تبریز قرار دارند که قبلاً توسط عوامل نفوذی از کار افتاده اند. سرهنگ معزی از این موضوع آگاه بود، در عین حال خیالش هم آسوده بود که هیچ فانتومی نمی تواند آن ها را تعقیب کند. مسئولان رادار هم به پست فرماندهی نیروی هوایی اطلاع می دهند که احتمالاً هواپیمای معزی به کوه خورده و متلاشی شده است! سرهنگ خلبان جواد وارسته که زمانی شاگرد معزی بوده به مسئول رادار می گوید: «معزی به کوه نمی خورد، او فرار کرده است!»

نیروی هوایی برای تعقیب هواپیما هیچ اقدامی نکرد؟

ستاد نیروی هوایی به یک شکاری ۱۴F که در حال گشت زنی بود، مأموریت می دهد به سمت شمال پرواز کند. رادار ایستگاه تبریز بالاخره موفق می شود هواپیما را شناسایی کند، اما معزی برای گمراه کردن رادار تبریز می گوید چند نفر از پرسنل نیروی هوایی آن ها را گروگان گرفته اند! شهید رجایی به عنوان نخست وزیر و شهید فکوری به عنوان فرمانده نیروی هوایی از قول امام به آن ها تأمین می دهند. خدمه برای ایجاد فرصت برای معزی بهانه می آورند که باید شخص شهید رجایی روی خط بیاید و صحبت کند. هواپیمای ۱۴F به معزی اظهار می دهد که برگردد. معزی خلبان هواپیما را- که روزگاری شاگرد او بود- خوب می شناسد و به او می گوید: «هواپیما روبرو شده، تو بیا نزدیک تر تا این ها تو را ببینند



و بترسند.» بعد هم تمام چراغ های داخل و بیرون هواپیما را خاموش می کند.

معزی برای این که مورد هدف موشک های هاگ ایستگاه تبریز قرار نگیرد، به طرف مرز شوروی پرواز می کند که با دو فروند میگ روسی مواجه می شود که در صورت ورود به خاک شوروی به او شلیک کنند. معزی که می داند هواپیماهای ۵F مستقر در پایگاه تبریز، در شب قادر به رهگیری نیستند، از مرز شوروی به شکل نیم دایره از کنار تبریز می گذرد.

آن ها پس از فرار از خاک ایران، چه مقصدهایی را پشت سر گذاشتند؟

معزی نخست وارد خاک ترکیه می شود و اعلام می کند قصد نشستن در فرودگاه آنکارا را دارد. مقامات آنکارا به او اجازه فرود نمی دهند و چراغ های باند را خاموش می کنند و از او می خواهند که سریع خاک ترکیه را ترک کند. یک هواپیمای ۱۴F وارد خاک ترکیه می شود و معزی به برج مراقبت ترکیه می گوید یک شکاری دنبال من است، به او دستور بدهید به ایران برگردد. آن ها هم همین کار را می کنند. بنی صدر روی همان توهومات خودش به معزی

می گوید به برج مراقبت آنکارا بگو که من در هواپیما هستم و آن ها چراغ های باند را روشن می کنند! معزی می گوید من قصد نشستن در آنکارا را ندارم. او می دانست که موشک های سوریه بی تردید هواپیمایش را خواهند زد، به همین دلیل به سمت قبرس و یونان می رود. رادار سوریه از طریق U. H. F می پرسد: کجا هستید؟ معزی می داند که اگر به آن پاسخ دهد، موقعیت هواپیما را شناسایی و جنگنده هایی را برای بازگرداندن او اعزام خواهند کرد، به همین دلیل پاسخ نمی دهد. معزی بالاخره هواپیما را به سمت یونان و قبرس و سپس به پاریس می رساند. مقامات فرانسوی اعلام می کنند اجازه فرود نمی دهند. معزی می گوید بنزین هواپیما تمام شده است و اگر اجازه فرود ندهند، هواپیما روی پاریس سقوط می کند! آن ها هم هواپیما را به سمت فرودگاه اورلی هدایت می کنند و سرانجام بنی صدر و رجوی به پاریس می رسند. فردای آن روز، هنگامی که نقشه فرار مشخص می شود، تمام عواملی که در داخل کشور با این پروژه همکاری کرده بودند، دستگیر و محاکمه می شوند.





نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۲۰

برادر عزیزم به وطن برگرد.



انجمن نجات کرمانشاه - مرداد ۱۳۹۸

نامه آقای علیرضا درویش تبار به برادرش علی اصغر اسیر در فرقه رجوی

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت برادر عزیز و ارجمندم علی اصغر سلام

ضمن عرض سلام، سلامتی شما را از ایزد منان خواستارم. توفیق روزافزون شما را از خداوند بزرگ می خواهم. باری برادر عزیزم من علیرضا برادر کوچک شما هستم. به خدا چندین بار به کشور عراق و لیبرتی آمدم ولی متأسفانه توفیق دیدار شما را نداشتم.

برادر عزیزم، من و خانواده ات صحیح و سالم هستیم. همچنین خواهرانت و برادر بزرگت علی اکبر سالم هستند و همگی ادامه زندگی می دهیم. به خدا قسم ما هیچ فکر و ذکری نداریم جز دوری دیدار شما که امید است انشاءالله به زودی زود تازه گردد.



راستی برادر عزیزم، ایران دستور عفو شما را صادر کرده و هیچ کاری به شماها ندارند. تو را به خدا هر کاری کردی به ایران بازگرد. من به شما قول می دهم که هیچ خطری شما را تهدید نخواهد کرد و کشور ما با آغوش باز از شما پذیرایی می کند.

تو را به خدا به وطن بازگرد و خیال من و خواهران و برادرانت را آسوده کن و ما را از این دلشوره و بی قراری راحت کن.

به امید آزادی شما و هم زندانی هایت.

با تقدیم احترام : علیرضا درویش تبار





برای عملیات ترور به ایران آمدم



دارد؛ آن هم اروپایی که مدعی مبارزه با تروریسم و دفاع از حقوق بشر است.

اقامت کوتاه سعید در اروپا (هلند) از این بابت اهمیت دارد که هلند همان کشوری است که سال ها به محمدرضا کلاهی (عامل اصلی جنایت ۷ تیر سال ۶۰) با نام مستعار پناه داد و اکنون بعد از به قتل رسیدن کلاهی، بدون آن که هیچ توضیحی در مورد اختفای این تروریست در خاکش را بدهد، با فرافکنی سعی دارد ایران را به ترور این فرد متهم کند!

در این گفتگو، بنا بر ملاحظات امنیتی، از انتشار اسم واقعی و کامل مصاحبه شونده و عکس او خودداری شده است.

ابتدا خودتان را معرفی کنید؟

من سعید هستم. ۵۰ سال سن دارم و تا مقطع دیپلم درس خوانده ام و مجردم.

با هدف زندگی بهتر به اروپا رفتم.

داستان آشنایی شما با گروه تروریستی مجاهدین از کجا آغاز شد؟

من در سال ۱۳۷۱ با چند نفر از دوستانم از کشور خارج شدیم تا شاید یک زندگی بهتری در خارج از ایران داشته باشیم. قصد من این بود که برای پناهندگی، کار و زندگی به ژاپن بروم.

ابتدا به مالزی رفتیم، مدتی را آنجا ماندیم اما نتوانستیم ویزای ژاپن را بگیریم. این وسط یک نفر هم پیدا شد و به بهانه این که ویزای ژاپن را برایمان می گیرد پول زیادی از ما گرفت و در رفت. اجباراً به تایلند رفتیم که هم هزینه های کمتری برای زندگی داشت و هم امیدوار بودیم

خبرگزاری تسنیم - گفتگو با عضو سابق مجاهدین

"من به امید یک زندگی بهتر به هلند پناهنده شده بودم اما آن ها درهای کمپ پناهندگی را باز می کردند تا یک عده تروریست آزادانه وارد شوند و افراد را برای عضویت فریب دهند."

"سعید" از جمله افرادی است که در اروپا به تشکیلات مجاهدین پیوسته است. او که به تصور یک زندگی بهتر از ایران مهاجرت کرده، بر اثر بی اطلاعی و ناآگاهی به دام تشکیلات مجاهدین در اروپا می افتد و در یک فرآیند معمول و متداول گروه مجاهدین، سر از پادگان اشرف در می آورد.

روایت سعید از شیوه جذبش در تشکیلات مجاهدین نشان می دهد که چطور یک گروه تروریستی فرصت فعالیت و جذب در اروپا را



از آنجا بتوانیم به ژاپن برویم. مدتی که در تایلند بودم، با یک قاچاقچی آشنا شدم و او در مورد سخت گیری ژاپن برایم گفت و در نهایت هم به من پیشنهاد داد به اروپا بروم.

او می گفت الان هلند به راحتی پناهنده می گیرد و وی نیز می تواند ترتیب انتقال من را به هلند بدهد. از چند نفر که در تایلند می شناختم پول قرض کردم و به آن قاچاقچی دادم و او هم من را به هلند برد.

در هلند ابتدا وارد کمپ های پناهندگی شدم و حدود ۴ ماه طول کشید تا امور ثبت نام و در نهایت پذیرش پناهندگی انجام شد. آن زمان هلند به راحتی پناهندگی می داد. بعد از آن من از کمپ جدا شدم و با دو نفر دیگر خانه ای اجاره کردیم.

چون زبان آنجا را به خوبی یاد گرفته بودم، مسئولین کمپ پناهندگی از من تقاضا کردند که برای ترجمه و کمک به ایرانی هایی که در درون کمپ های پناهندگی بودند روزی چند ساعت به آنجا بروم. در آنجا هزینه مترجم رسمی بسیار زیاد بود و برای همین هم از افرادی مثل من کمک می گرفتند. من هم چون کاری نداشتم، می رفتم و کمک می کردم. در همان زمان اعضای سازمان هم به درون کمپ ها رفت و آمد داشتند. آمده بودند که از میان پناهنده ها عضوگیری کنند که در آنجا اولین بار با سازمان مجاهدین خلق آشنا شدم. تا آن زمان من فقط ۲۵ سال سن داشتم و هیچ اطلاعاتی در مورد گروه های سیاسی نداشتم و این اولین برخورد و آشنایی من با آن ها بود.

اعضای سازمان برای عضوگیری از میان پناهندگان به داخل کمپ ها رفت و آمد داشتند. همانجا بود که برای اولین بار با سازمان مجاهدین خلق آشنا شدم.

به راحتی به درون کمپ ها رفت و آمد داشتند؟ به چه عنوانی آنجا می آمدند؟

من نمی دانم جلوی در چه می گفتند، اما به راحتی یک گروه از آن ها هر روز به کمپ می آمد تا با پناهنده های ایرانی دیدار و گفتگو کنند. نه تنها در کمپ های پناهندگی، بلکه در کل هلند هم هیچ محدودیتی نداشتند و کارهای مختلفی انجام می دادند. البته مسئولین کمپ به اعضای سازمان می گفتند که مراقب باشید دعوا و درگیری درست نکنید وگرنه هیچ محدودیت دیگری نداشتند.

پناهنده ها برای فرار از کمپ به

تظاهرات مجاهدین می رفتند.

اعضای مجاهدین دقیقاً کارشان در درون کمپ ها چه بود؟

یک سری جزوات و فیلم هایی با خودشان می آوردند و برای پناهنده ها پخش می کردند تا با سازمان آشنا شوند. با برخی رو در رو صحبت می کردند. یا یک گروه را یک جا جمع می کردند و برایشان سخنرانی می کردند. خلاصه از مسئولین کمپ ها بیشتر حضور داشتند و هر روز هم این کار را تکرار می کردند. هر فرد یا گروه جدیدی به درون کمپ ها می آمد، این ها سریعاً با خبر می شدند و زودتر از همه برای ارتباط با افراد جدید حاضر می شدند.



کار دیگرشان این بود که افرادی را به عنوان داوطلب برای تظاهرات و جلسات سازمان در کشورهای اروپایی با خودشان می بردند. مثلاً در آلمان یا یک شهر دیگر هلند تظاهراتی برگزار می شد و این ها هم پناهنده ها را به عنوان سیاهی لشکر با خودشان می بردند. کسانی که حاضر می شدند بروند بیشتر از فضای کمپ خسته شده بودند و می خواست رایگان به یک شهر دیگر بروند یا یک کشور دیگر و جای جدیدی را ببینند تا برایشان تنوع شود. یک وعده غذا هم می دادند که آن هم بی تأثیر نبود.

بالاخره ایرانی ها در اروپا غریب اند و هر ندای محبت آمیزی را می پذیرند، خصوصاً صدای اعضای سازمان را که با فریب فضا سازی می کردند تا افراد به آن ها گرایش پیدا کنند.

دیگران هم مانند شما مجاهدین را نمی شناختند؟ کسی در ارتباط با حضور آن ها اعتراضی نداشت؟

اتفاقاً اکثر کسانی که در کمپ ها بودند این ها را می شناختند و اکثر افراد از آن ها دوری می کردند. برخی حتی حاضر نبودند این ها را به اتاق هایشان راه بدهند و با آن ها روبه رو شوند. برخی ها به اعضای سازمان می گفتند که شماها عامل بدبختی همه ما هستید. اما کسی با اعضای سازمان درگیر نمی شد و کسی هم ندیدم که به مسئولین کمپ در مورد آمدن این ها اعتراض کند.

البته به این خاطر بود که پناهجویان به قوانین هلند آشنا نبودند و چون در مرحله پذیرش قرار داشتند نمی خواستند دردسری درست کنند که پناهندگی شان پذیرفته نشود. ولی خیلی با

سازمان مخالف بودند و حتی زمانی که من با این ها ارتباط برقرار کردم، خیلی ها به من گفتند که این کار را نکن با این ها صحبت نکن، این ها تو را بدبخت می کنند، اما من گوش نکردم.

شما چگونه جذب شدید؟

مثل دیگرانی که جذب می شدند، من هم ابتدا به صحبت هایشان گوش دادم، به نظرم حرف های بدی نبود. در مورد نجات میهن و مردم صحبت می کردند. بعد از من خواستند که در کلاس های سازمان شرکت کنم.

آن ها در هلند ساختمان های زیادی در اختیار داشتند، در یکی از ساختمان ها من هم در کلاس ها شرکت کردم. نفراتی هم که آنجا برایمان صحبت می کردند بسیار با تجربه و خبره بودند. بلد بودند با هر فردی که روحیات منحصر به خودش را دارد چگونه رفتار کنند تا جذب شود و علاقه مند شود. من هم یک جوان ۲۵ ساله بودم که هیچ آشنایی با این گروه نداشتیم و از مسائل سیاسی هم هیچ چیز نمی دانستیم. به راحتی تحت تأثیر حرف های آن ها قرار گرفتم و جذب شدم.

فیلم هایی از سخنرانی های مریم و مسعود (رجوی) برایمان می گذاشتند و طوری از این دو صحبت می کردند که بسیار علاقه مند شده بودم برای یک لحظه هم شده مسعود را ببینم. من در آن زمان هیچ اطلاعی نداشتیم که این فرد چه موجودی است و چه کسانی را کشته است و این کلاس ها همه اش زمینه چینی برای فریب امثال من است! آن ها خیلی در کارشان وارد بودند، این قابلیت را داشتند که هر فردی را که نسبت به سازمان بی اطلاع است



بفریبند و هیجان لازم را برای ورود به سازمان و کار برای سازمان، در وی ایجاد کنند.

گدایی در اروپا برای درآمد سازمان

بعد از جذب وارد چه کاری شدید؟

در آن دوره هر کسی در اروپا جذب می شد اول باید کار مالی - اجتماعی را آغاز می کرد. البته شنیدم الان هم همچنان اوضاع بر همین منوال است. کار مالی - اجتماعی به این معنی بود که باید در خیابان ها راه می افتادیم و از مردم برای سازمان پول جمع می کردیم در ظاهر این کار به نام سازمان نبود. مجاهدین در درون اروپا چندین و چند انجمن خیریه داشتند که ما تحت پوشش آن ها کار می کردیم. عکس های بچه هایی را به ما داده بودند که به هلندی ها نشان بدهیم و بگوییم که برای این بچه ها که یتیم و بدبخت هستند پول جمع می کنیم. ساعت ها باید در خیابان فعالیت می کردیم از مراکز تفریحی و خرید گرفته تا فرودگاه و راه آهن و امثالهم، محل کار ما بود. بر اساس قوانین مربوط به سازمان های خیریه در هلند، هر کسی که به ما کمک می کرد، رسید دریافت می کرد و با آن می توانست از معافیت های مالیاتی هم برخوردار شود.

برای این کار پولی هم دریافت می کردید؟

نه هیچی! در آن کلاس ها طوری مغزم را شستشو داده بودند که از جیبمان هم برای سازمان خرج می کردیم. من یک حقوق پناهندگی می گرفتم که سعی می کردم بخشی از آن را به سازمان بدهم. البته فکر می کردم

دارم به کشورم خدمت می کنم. یک حداقلی را مشخص کرده بودند که باید حداقل آن میزان پول را جمع می کردیم تا شب برگردیم و پول ها را تحویل بدهیم. افراد با تجربه تر سریع تر این کار را انجام می دادند. نفراتی مثل من که تازه کارشان را شروع می کردند، اول چند روز با دیگر اعضای با تجربه کار می کردیم. تا زمانی که خوب یاد بگیریم.

نمی دانستم با چه گروهی همکار شده ام

در خیابان ایرانی ها هم به شما کمک می کردند؟

اصلاً و ابداً. ایرانی ها حتی با ما درگیر هم می شدند. آن ها به ما فحش می دادند و ما را عامل بدبختی خودشان می دانستند. من این صحنه ها را می دیدم، اما اصلاً گوشم بدهکار نبود و نمی فهمیدم که با چه گروه خطرناکی وارد کار شده ام. گروهی که زندگی ام را تباه کرد.

ایرانی های حاضر در اروپا خیلی خوب سازمان را می شناختند و تا جایی که دستشان می رسید از این که کسی به ما کمک کند جلوگیری می کردند. امثال من را هم بارها نصیحت می کردند که زندگی ات را تباه نکن و از این ها جدا شو! آن زمان من این حرف ها را نمی فهمیدم، وگرنه لحظه ای درنگ نمی کردم.

تا چه زمانی در کار مالی - اجتماعی فعالیت کردید؟

چند ماهی در این کار بودم تا این که درخواست دادم برای مبارزه به عراق و پادگان اشرف منتقل شوم. همزمان با کار مالی - اجتماعی کلاس ها هم برقرار بود و در آنجا آنچنان مغز من و امثال



هر سال می گفتند امسال نظام سرنگون می شود.

در اشرف کار شما چه بود؟

من در آنجا رسته ام نظامی بود، البته بدترین رسته ممکن بود و صبح تا شب باید در بیابان حمالی می کردیم. خیلی شرایط زندگی سخت بود و همیشه می گفتند که در شرایط جنگ و مبارزه هستیم باید صبر کنیم و تحمل کنیم. هر سال می گفتند امسال سال سرنگونی نظام ایران است و هیچ سالی هم هیچ اتفاقی نمی افتاد.

آنجا بخش زیادی از وقتمان به همان جلسات سخنرانی، جلسات عملیات جاری یا غسل هفتگی می گذشت. درواقع صبح تا شب باید در مورد افکارمان اعتراف می کردیم و از خودمان انتقاد می کردیم که فلان جا کم کاری کرده ام، فلان جا فکر ناشایست کرده ام و ... بقیه روز را هم مشغول رژه و کارهای سخت و طاقت فرسا بودیم.

زندگی در اشرف خیلی سخت بود، اما طوری طراحی شده بود که کسی حال و فرصت

من را شستشو می دادند که من فکر می کردم با سازمان می توانم به کشورم کمک کنم و همه هموطنانم را نجات بدهم!

من به اروپا رفته بودم تا زندگی بهتری داشته باشم، حالا با دست خودم داوطلب رفتن به بیابان های عراق شده بودم. همه این ها حاصل آن کلاس ها بود که توسط افراد خبره و با تجربه سازمان اداره می شد و من را به مرحله ای رساند که پیوستن به سازمان را بزرگترین افتخار زندگی ام و رفتن به اشرف را هم بهترین فرصت برای آینده ام می دانستم.

بعد از درخواست برای رفتن به عراق، یک مدت گفته شد که باید درخواست شما بررسی شود، من اصلاً نمی دانستم که همه آن کلاس ها و برو و بیاها برای همین بوده که امثال من درخواست پیوستن به اشرف را بدهیم.

چند روز من را معطل کردند و من هم دعا می کردم که با رفتنم به عراق موافقت شود که شد و برای من بلیط گرفتند که از هلند به اردن و از آنجا از طریق زمینی به عراق و پادگان اشرف رفتیم.

بعد از ورود به عراق هم مدتی در بغداد بودیم و تا همه چیز چک شد و مطمئن شدند، وگرنه به این راحتی ها کسی را به اشرف راه نمی دادند، از همه می ترسیدند و فکر می کردند که نفوذی باشند.





اعتراض نداشته باشد. سالی یکی دو بار هم دیدار با خود مسعود در سالن عمومی بود که در آنجا همه لباس های نو می پوشیدند، غذاهای خوب می دادند و بالاخره همه راضی بودیم و این ها را از لطف مسعود می دانستیم!

برای عملیات تروریستی به ایران آمدم.

چطور از سازمان جدا شدید و به ایران آمدید؟

من برای تیم ترور انتخاب شدم. درواقع شخصی مثل من که این قدر راحت در اروپا جذب شده بود و به درون اشرف راه پیدا کرده بود، باید یک کار مهمی انجام می داد تا درون تشکیلات و رده های بالاتر پذیرفته شود. من به همراه یک نفر دیگر برای عملیات تروریستی وارد کشور شدم که خیلی زود به دام افتادیم. همراهم قرص سیانوروش را شکست و خورد و مُرد. من هم قرصم را خوردم، اما چون زود مرا به بیمارستان رساندند زنده ماندم و توانستند من را احیا کنند. بعد هم حکم زندان گرفتم و در زندان من را با حقیقت های این فرقه تروریستی آشنا کردند.

با همه فریبکاری ها و جنایت هایی که فرقه رجوی در حق مردم ایران انجام داده است. من خودم هم قربانی این گروه تروریستی هستم. من اگر فریب این ها را نمی خوردم الآن در هلند زندگی می کردم و حتماً زندگی بسیار بهتری داشتم. اما بخشی از عمرم در این گروه و بخشی هم در زندان تلف شد و زندگی ام را باختم. خدا رو شکر می کنم که موفق به انجام عملیات تروریستی نشدم، چون اگر این کار را می کردم، سودش به جیب سازمان و مسعود می رفت و من هم باید بابت این کار جواب می دادم.

دست مجاهدین در اروپا باز است.

شما فقط گروه مجاهدین را مسبب این سرنوشت می دانید؟

البته آن ها که دلیل اصلی بودند، اما کشور هلند هم شریک این داستان است. من به کشور هلند پناهنده شده بودم به دنبال زندگی بهتر آمده بودم، آن وقت آن ها درهای کمپ پناهندگی را باز می کنند تا یه عده تروریست آزادانه داخل شوند و افراد را برای عضویت فریب دهند! اگر آن روز هلند اجازه فعالیت به این تروریست ها را نمی داد، شاید الآن من این سرنوشت را نداشتم. البته فقط هلند نبود که به این ها چنین خدماتی می داد. در کشورهای مختلف اروپایی از جمله آلمان، فرانسه و ... این ها رفت و آمد داشتند و هنوز هم دارند.

ایرانی ها را برای عضویت فریب می دهند. مردم کشورهای خودشان را تیغ می زنند و به اسم کوکان بی سرپرست از آن ها پول می گیرند. من در هلند تصاویر بچه هایی را نشان می دادم که معلوم نبود اصلاً این عکس ها مربوط به کدام کشور است. بعداً به اشرف که رفتم دیدم هیچ بچه ای در آنجا نیست و این پول ها فقط خرج عیاشی مریم و مسعود می شود. اروپا که خودش را مدعی حقوق بشر و مبارزه با تروریسم می داند، عملاً راه را برای یک گروه تروریستی مثل مجاهدین خلق هموار کرده که از عضوگیری تا درآمد زایی همه کار بکند و من و امثال من هم قربانی این بی مسئولیتی امثال دولت هلند هستیم.

«رودی جولینانی» وکیل رئیس جمهور آمریکا در گفت و گو با یک روزنامه سعودی، ضمن بیان اتهامات همیشگی علیه ایران، خواستار حمایت کشورهای جهان از گروهک منافقین شد.



مشاور ترامپ که سابقه حضور در نشست منافقین در «تیرانا» را دارد، در بخش دیگری از ادعاهای خود این گروهک را دارای بدنه اجتماعی در داخل ایران دانست.

شهردار اسبق نیویورک مدعی شد که ایران قصد داشته تا نشست منافقین در پاریس را هدف قرار دهد و از این رو فرانسه نیز باید مجازات هایی علیه ایران وضع و اجرا کند.

مشاور رئیس جمهور آمریکا که در کنفرانس پنج روزه منافقین در تیرانا نیز حضور داشت، در بخش پایانی گفت و گوی خود مدعی شد که گروهک «شورای ملی مقاومت ایران» در حد یک دولت در تبعید است و «مریم رجوی» تنها شخصی است که با تمام شایستگی نمایندگی مردم ایران را بر عهده دارد و آمریکا و کشورهای اروپایی و دیگر کشورهای جهان باید از این گروهک حمایت کنند.



پدر در فراق جعفر اشک می ریزد



قسمتی از مصاحبه با آقای حسین ادیب پور برادر آقای جعفر ادیب پور

(محل تولد: شهرمیانه - اسیر در فرقه رجوی)

مادر ما اواخر سال ۱۳۸۰ فوت کردند. جعفر خیلی به مادرم وابسته بود. با فوت ایشان خیلی ناراحت و متأثر بود. جعفر دنبال پیدا کردن کار بود. چند شبی به منزل نیامد. بعد از چند روز از ترکیه با ما تماس گرفت و گفت که راهی آلمان هستم. دیگر خبری از او نداشتیم تا این که خانمی با ما تماس گرفت و گفت: "برادرت مصطفی کجاست؟ بیاید تا او را هم به آلمان ببریم." وقتی گفتم خانم شماره تماس بدهید تا برادرم با شما تماس بگیرد از دادن شماره خودداری کرد. سال ها از جعفر بی خبر بودیم تا این که یکی از همشهری ها گفت که جعفر را در تلویزیون مجاهدین دیده اند.

سال هاست که از جعفر بی خبریم، فقط اسم جعفر را در لیست افراد اعزامی به کشور آلبانی دیده ایم.



پدرم سال هاست که چشم انتظار جعفر می باشد و در غم فراق او اشک می ریزد. پدرم تاکنون چهار بار چشم اش را جراحی کرده است و آرزوی دیدار جعفر را دارد. ۶ برادر و ۲ خواهر مشتاق دیدار جعفر هستند و خانواده و فامیل جویای حالش می باشند ولی جعفر تاکنون با ما تماس نگرفته است.

نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۳۰



پیام آقای حسین ادیب پور به برادر اسیرش آقای جعفر ادیب پور:

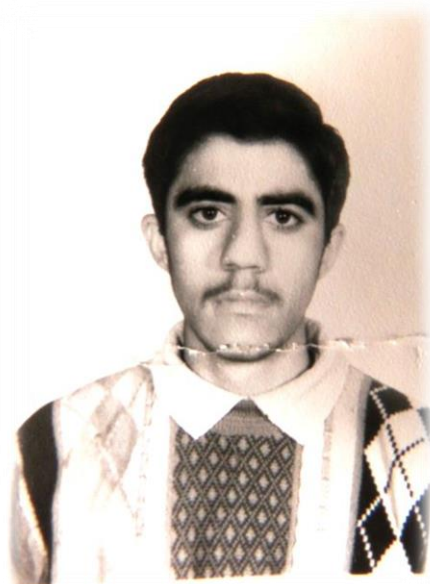
برادر جان، جعفر عزیزم، من بی قرار دیدار تو می باشم. پدرم آرزوی دیدن روی ماهت را دارد. ناراحتی ما دوری از شماست. اگر برگردی قدمت روی چشم ماست و من برادر تا آخرین نفس حمایت می کنم. در ایران مشکلی نخواهی داشت، همه خانواده حامی ات خواهند بود. خواهش می کنم خودت را نجات بده. هر جای دنیا که می خواهی برو و زندگی آزادی داشته باش و روی کمک و حمایت ما هم حساب کن. بچه هایم منتظر دیدن عموجعفرشان می باشند و مدام سراغ شما را می گیرند به خاطر آن ها بازگرد.

پیام خانم ثریا (زری) ادیب پور به برادر اسیرش آقای جعفر ادیب پور:

برادر عزیزم، خیلی دوست دارم بعد از سال ها شما را ببینم. چند سال است که چشم انتظار دیدن شما می باشم. فقط دوست دارم ببینمت و در آغوش بگیرمت. پدرم خیلی نگرانت می باشد. فرزندانم سراغ دایی



جعفر شان را می گیرند و می گویند چرا دایی جعفر نمی آید ما دوست داریم او را ببینیم و و ما را در آغوش بگیرد.



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

برادر عزیزتر از جانم، بازگرد که ما منتظرت هستیم و آرزویمان سعادت، سلامت و کامیابی شماست.

۳۱

فرقه جایی است که فکر نمی تواند آزادانه عمل کند. تفکر بسته شامل هر چیزی است که باید و نباید های کور و حریم های ممنوعه و مطلق برای تفکر دارد. جایی که نگاه و بینش انسان متوقف می شود، فرد به یک حالت نشخوار آگاهی دچار می شود و آگاهی او حرکت رو به جلو و پیشرفت ندارد. فرقه حوزه ای است که تفکر در آن از حرکت باز می ماند. امکان تفکر و تحقیق و مطالعه آزاد را از انسان سلب می کند و فرد برای همیشه در چند اندیشه محدود و کلیشه ای باقی می ماند.

کتاب در قلمرو سایه ها. صفحه ۳۳



جنایت سربازان مسعود رجوی

در

بیمارستان امام خمینی



خبرگزاری تسنیم - مرداد ۱۳۹۸

۳۲

برای حمله به ایران مناسب دیدند. در کمتر از ۲۴ ساعت موفق شدند کاروانی با حدود ۱۵ هزار نفر زن و مرد را مهیای جنگ با ایران کنند. مسعود رجوی به سربازانش گفته بود، نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به علت حملات اخیر ارتش عراق از هم پاشیده است و در داخل نیز دولت به علت پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اقتدارش را از دست داده است، بنابراین ما که به کرمانشاه برسیم از همه جای ایران مردم به نفعمان وارد میدان می شوند. او چنان در عالم تخیل کار ایران را تمام شده می دانست که نخواست وقت را با جواب دادن به اشکالات یارانش از دست دهد، سرمست از پیروزی که خیالش را می کرد به آنان گفت: «جمع بندی نهایی در میدان آزادی!» کاروان آنان عصر روز سوم مرداد به راه افتاد. از تنگه پاتاق وارد خاک ایران شدند. به

در آستانه سالروز عملیات مرصاد، برشی که از کتاب **در کمین گل سرخ** که به چگونگی انجام این عملیات اشاره دارد، منتشر می شود که می توانید در ادامه بخوانید:

عملیات مرصاد چگونه طراحی شد؟

آن روز تیمسار صیاد در جنوب بود که خبر حمله سنگین دشمن از غرب را شنید. او آن روز از طرف شورای عالی دفاع به مأموریت آمده بود تا فعل و انفعالات اخیر جبهه های جنوب را از نزدیک بررسی کند. برگشت به تهران. حمله عراق به جنوب بعد از پذیرش قطعنامه از سوی ایران، باعث شده بود تمام نیروهای مؤثر به آن جا کشیده شود و جبهه های غرب خالی بمانند.

در چنین اوضاعی رهبران سازمان مجاهدین خلق که در رکاب حاکم عراق بودند، وقت را



ساله اش نکرده بود. مردم اسلام آباد اولین و آخرین محکومان حکومت مجاهدین بودند. سازمان مجاهدین خلق ایران که روزی برای نجات مردم ایران از استثمار آمریکا پا به میدان مبارزه گذاشته بود، بر اثر نفوذ ایدئولوژی های التقاطی چنان به انحراف افتاد که در تاریخی ترین لحظات ایران بر سر سفره صدام حسین نشست و به سوی مردم ایران آتش گشود. این چنین بود که مردم ایران آنان را منافق نامیدند.

کمک ارتش عراق موفق شدند خط اول را بشکنند و با حمایت نیروهای هوایی صدام پیش بیایند. از سرپل ذهاب نیز گذشتند و موفق شدند شهر کرد را تصرف کنند. رجوی خود نیز با خودروی ضد گلوله با آنان می آمد. برخلاف تصورشان مردم اسلام آباد غرب با گاو و گوسفند به استقبالشان نیامدند بلکه با داس و تبر از خانه و کاشانه شان دفاع کردند. هر چند شهر سقوط کرد، اما مجاهدان خلق، چنان زهر چشمی از خلق خدا گرفتند که صدام در تمام جنایت هشت

سه شنبه - ۴ مرداد

۱۳۶۷

1988-07-26 - ۱۱ ذوالحجه ۱۴۰۸

کشتار بیمارستان امام خمینی
اسلام آباد غرب (کرمانشاه)

توسط
مجاهدین خلق

قتل عام، سوزاندن
بیماران و مجروحان زنده

رد شدن از روی مردم
باتانک

FARS Mahdi Hushemi

پس از اشتغال
شهر کرمانشاه

پس از پذیرش
قطعه نامه ۵۹۸



قتل عام مردم عادی در بیمارستان اسلام آباد

آن شب در حالی که آنان در اسلام آباد، در بیمارستان امام خمینی مجروحان را قتل عام می کردند، رادیوی آن ها به مردم کرمانشاه نوید می داد که فردا به سوی آنان می آیند. خبر سقوط اسلام آبادغرب، در تهران مردان شورای عالی دفاع را سردرگم کرده بود. آنان هنوز گمان می کردند، با ارتش عراق طرفند و لذا آغاز این حمله با دانسته های آنان از توانایی ارتش عراق نمی خواند. همان شب تیمسار صیاد، مرد روزهای سرنوشت ساز عازم منطقه شد.

شبانه خودم را با یک فروند هواپیمای فالتکون، به کرمانشاه رساندم و صحنه پیشروی دشمن را از نزدیک مشاهده کردم و متوجه اوضاع شدم. چنان جو پریشانی و اضطراب در مردم ایجاد شده بود که سراسیمه از خانه بیرون آمده بودند. از طرفی جاده کرمانشاه به بیستون از خودروهایی که در انتظار جا به جایی بودند، مملو بود و ترافیک سنگینی ایجاد شده بود. بر این اساس با یک فروند هلی کوپتر از فرودگاه به سمت یکی از قرارگاه های تاکتیکی سپاه پاسداران مستقر در طاق بستان حرکت کردیم. نیمه شب چهارم تیرماه بود و تا ساعت یک و نیم نتوانستیم ماهیت دشمن را به دست آوریم که چه کسی است که همین طور در حال پیشروی است.

وقتی که به منطقه مسلط شد، طرح به دام انداختن کاروان مجاهدین را ریخت. آنان باید با خیال راحت تا تنگه چهارزبر می آمدند که در ۳۴ کیلومتری کرمانشاه بود. در آن تنگه باید خلبانان

هوانیروز از عقب و جلو راه را بر کاروان می بستند و... طرح که آماده شد، با فرمانده پایگاه هوانیروز تماس گرفت و خواست آماده عملیات باشند.

پایان جنگ با عملیات مرصاد

ساعت ۵ به پایگاه رفتیم. همه را آماده و مهیا برای توجیه دیدم. پس از توجیه خلبانان تأکید کردم وضعیت خیلی اضطراری است چاره ای نداریم هلی کوپترهای کبری باید آماده باشند. یک تیم آتش آماده شد ابتدا خودم با یک هلی کوپتر ۲۱۴ برای شناسایی دقیق و هماهنگی به سمت مواضع حرکت کردم و به این ترتیب اولین عملیات را علیه نیروهای مهاجم آغاز کردیم.

صبح روز پنجم مرداد عملیات مرصاد با رمز "یا علی" آغاز شد. در تنگه چهارزبر چنان جهنمی برای یاران صدام برپا شد که زمانی برای پشیمانی نمانده بود. جاده به زودی انباشته از ادوات سوخته شد. همزمان با عملیات هوانیروز، علاوه بر گروه های مردمی، تعدادی از لشکرهای سپاه نیز که از جنوب به غرب آمده بودند، وارد عملیات شدند. راه از هر سو به روی بازماندگان کاروان بسته شده بود و آنان به سختی می توانستند به عقب برگردند. بعضی از آن ها به روستاها پناه برده بودند و بعضی هایشان با خوردن قرص سیانور، خود به زندگی خود خاتمه داده بودند. عملیات که تمام شد در جاده کرمانشاه - اسلام آباد هزاران کشته از آنان به جا مانده بود. اجساد پسران و دخترانی که با ملت خود بسیار ناجوانمردانه رفتار کرده بودند. کسانی که روز تنهایی میهن به یاری اردوی خصم شتافته بودند.



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۳۵



حالا من از این عملیات نتیجه می گیرم که چقدر خداوند متعال ما را و رزمندگان اسلام و انقلاب را دوست دارد که در هر زمان طوری مقدر می کند که بسیاری از مشکلات ما باید با حالت سرافرازانه حل شود.

خداوند می فرماید بجنگید با آن کفار که من می خواهم به دست شما عذابشان بدهم و به ما قول و وعده می دهد تا آن ها را خوار کند و به شما پیروزی وعده می دهد؛ و قلب های شما را شفا بخشد. کدام قلب ها؟ قلب هایی که قبل از این عملیات گرفته و غم زده بود.

با این عملیات جنگ نیز به پایان رسید. اشتباه صدام و رجوی باعث شد ده ها هزار رزمنده دوباره عازم جبهه ها شوند و باز مانند روزهای فتح المبین و فتح خرمشهر همه ایران یک پارچه آماده نبرد باشند. اکنون صدام چاره ای جز گردن نهادن به قطعنامه ۵۹۸، سازمان ملل نداشت. روزی که او جنگ را آغاز کرد مانند دوستان منافقش خیال می کرد به زودی در تهران مصاحبه خواهد کرد و حال در پایان هشت سال جنگ سنگین، آینده دشواری در انتظار او بود!

اما بازماندگان جنگ نهروان سال ها بعد وقتی فهمیدند چه کسی دام چهارزبر را برایشان گسترده و آنان را از اشغال ایران بازداشت، کینه هایشان نسبت به تیمسار علی صیاد شیرازی شعله ورشد و به امید انتقام نشستند.



چشم هایش سال هاست به در دوخته شده



انجمن نجات لرستان - مرداد ۱۳۹۸

سرکار خانم **شادابی** مادری ست که سال ها در انتظار دیدار دو فرزندش **عباس و اصغر فرجی** چشم به راه می باشد. در این راه دو بار به کشور عراق سفر نموده و توانسته با فرزندانش ملاقات و آنان را ترغیب به بازگشت نماید، اما افسوس که غل و زنجیرهای این فرقه مانع از آن شده و تاب و توان این مادر بر اثر کهولت سن به کاستی گراییده است.

اوایل مرداد ماه اعضای انجمن به دیدار این مادر رفته و در این ملاقات پای درد دل و اشک و بی تابی های این مادر نشستیم، وی خاطرات سفر به کشور عراق و ملاقات با عزیزانش را برای ما مرور نموده و با حسرت از فراق و جدایی می گفت و در انتهای هر کلام لعن و نفرین بر مسعود و مریم رجوی می فرستاد .

با این که کهولت سن مانع از تحرک و مسافرت برای وی بود اما تأکید می کرد اگر بتواند حتماً برای دیدار با فرزندانش به آلبانی خواهد رفت و می خواهد در این سال های مانده از عمرش دوباره آنان را دیده و به آنان بگوید:

«مادر تان منتظر شما می باشد و خانه در انتظار قدوم شما هر روز آب و جارو شده و چشم هایم به درب خانه دوخته شده تا شاید رهگذری خبری از آمدن شما بدهد.»



لحظات و زمان به سرعت سپری می شود و ما با حسرت از این جدایی که عامل آن فرقه رجوی است با امید به رهایی کلیه اسیران این فرقه با این مادر خداحافظی می نماییم.



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۳۷

تشکل

مادران

قربانیان فراموش شده

اعلام موجودیت تشکل "مادران،
قربانیان فراموش شده"



دلتنگی پدر و اشک های مادرِ مریم آزاد

(خراسان رضوی)



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۳۸

پدر: "برای رهایی مریم چه کار کنیم؟!"

مادر: "نمی دانم چطور می شود به مریم کمک کرد تا از آنجا نجات پیدا کند."

- مریم آزاد بیش از سی سال است که اسیر فرقه رجوی می باشد.

- محمد نوروزی (همسر مریم) در عراق کشته شد.

- محمد از سازمان جدا شده بود و دیگر سازمان او را عضو خود نمی دانست

به همین دلیل روی سنگ قبرش ننوشته بود مجاهد، نوشته بود رزمنده.



راز مخفی نگه داشتن **مرگ** رجوی



رسانه های ایران

بر این اساس، روز جمعه تصویری در شبکه های اجتماعی از مراسم گروه مجاهدین منتشر شد که بیانگر تأیید اخبار مربوط به مرگ «مسعود رجوی» سرکرده این گروه بود؛ خبری که چند سال است در محافل مختلف مطرح می شود و کارشناسان متعدد در این زمینه به تحلیل چگونگی مرگ او پرداخته اند، اما هیچ گاه توسط مجاهدین تأیید نشده تا این که سرانجام تصویر اخیر منتشرشده در فضای مجازی بیانگر اعلام رسمی مرگ او شد.

تشکیلات سپاه و مافیایی رجوی بالاخره به محوریت «مریم قجرعزندانلو»، ملقب به مریم رجوی، بعد از سال ها لاپوشانی مرگ مرموز سرکرده مجاهدین مسعود رجوی، ۲۱ تیرماه ۱۳۹۸ با نصب ییلوردی در زندان مانز آلبانی، موسوم به اشرف ۳، خبر مرگ او را تأیید کرد. به قطع و یقین، با اطلاع رسانی خبر مسرت بخش مرگ مسعود رجوی، خانواده های قربانیان تروریسم رجوی و همچنین خانواده های دردمند و رنجدیده از ظلم و جور سرکرده مجاهدین خلق شادمان خواهند شد.



تشکیلات مخوف بپرسند مسعود رجوی زنده
است یا مرده؟»

هومن: «صداشم در نیاوردن، عجب سیستم
کثیفی»

سینا جهانی: «او به زباله دان تاریخ پیوست.
شاید در تاریخ معاصر ایران، هیچ کس به اندازه
مسعود رجوی شایسته این عبارت نیست.»

مهران: «سازمان مجاهدین خلق عکس مسعود
رجوی را بعد از ۱۷ سال ناپیدی بدون هیچ
توضیحی گذاشته کنار سایر کشته شدگان
سازمان، تو قرن ۲۱ این میزان شفافیت!
خارق العاده اس»

سایه آریا: «دلم گرفت. دلم می خواست لااقل
این دنیاش جهنمش می شد بعد می مرد. چقدر
دختر پسر جوان به خاطر این زوج عوضی
جونشونو از دست دادن»

مریم عبدی: «واقعاً مُرد؟ بی محاکمه؟ بی
تقاض؟»

رسانه های مختلف نیز درباره خبر مرگ مسعود
رجوی نوشتند: «عکسی در توییتر درباره
مجاهدین منتشر شد که بسیار مورد توجه قرار
گرفت. این عکس نشان می داد این گروه
تروریستی در مراسم امسال عکس مسعود رجوی
را کنار کشته شدگان خود قرار داده و در واقع
این عکس مرگ سرکرده گروه مجاهدین را
تأیید کرده است. در توییتر یک مثل معروف
وجود دارد؛ این که هر تفکری داشته باشیم در
تنفر از کارهای این گروه همگی هم نظر
هستیم.»

با این نگاه، بسیاری از کاربران این عکس را
بازنشر کردند و درباره اش نوشتند. بسیاری از آن
ها می گفتند کاش رجوی برای تمام کارهای
مجرمانه اش و کشتن افراد بی گناه به مجازات
می رسید:

فره: «مسعود رجوی کی مرده؟! الان اعلام می
کنند! خوشن به خدا دیوونه ها»، نوشه: «هنوز
هیچ کدام از هواداران جرأت ندارند از این



همردیف مصدق و فاطمی گذاشتن»
هوئی: «مسعود رجوی به درک نائل گردید. درک
هم با روی باز پذیرای آغوش ایشان شد.»

فاطمی: «هنوز صداشو پخش می کنن باهاشون
حرف می زنه اعضا ی فرقه هم باور می کنند.»

محبوب: «لعنت بهشون که عکس این جلااد رو
کرد آنوناکی: «خائن بزرگ. قاتل ملت. مسعود
رجوی اراذل»

علیرضا رجایی: «اینا می خواستند حکومت کنند،
الآن حتی معلوم نیست کجا خاک شده. به
راستی که مسعود رجوی کثیف ترین و خائن
ترین ایرانی است.»



اولین خبرها از مرگ رجوی در سال ۸۹

علیه صدام، به همراه ۲۰ تن دیگر از اعضای این
گروه از بین رفته است.» بر پایه این گزارش، در
خصوص احتمال کشته شدن رجوی در بمباران
های یاد شده، ادعاهای بسیاری مطرح شد که از
جمله می توان به این موارد اشاره کرد: «منظر.
ل» از شهروندان اهوازی که به مدت سه سال از
۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ به عنوان مترجم فاطمه اروانی
با مجاهدین همکاری می کرد و اینک از سازمان
مجاهدین جدا شده نیز بر این باور است که در
بمباران ناحیه ای در شهر اشرف که محل
برگزاری کنسرت های موسیقی سازمان بود،
مسعود رجوی کشته شد. او این اطلاعات را از
اروانی نقل می کرد که در آن دوره فرماندهی
اشرف را بر عهده داشت.

در گزارشی پیرامون همین موضوع در سال ۸۹
اعلام شد: «هرچند زنده یا مرده بودن مسعود
رجوی ملعون، تأثیری در فروپاشی تدریجی
تشکیلات گروه تروریستی مجاهدین ندارد،
برخی شواهد حکایت از آن دارد که او دیگر
وجود خارجی یا دست کم حضور اثرگذار ندارد.
شواهد نشان از آن دارد که سرکرده گروه
مجاهدین، از فروردین سال ۱۳۸۲، یعنی درست
از زمان حمله آمریکا و هم پیمانانش به عراق
تاکنون، هیچ گونه حضوری در مجامع عمومی
نداشته و حتی تصاویر جدیدی نیز از او منتشر
نشده است. این موضوع سبب شد بسیاری به
این نتیجه برسند که رجوی در حمله جنگنده
های آمریکایی به اردوگاه اشرف، در خلال حمله

گاف شاهزاده سعودی درباره رجوی

نیست و کسی از زنده یا مرده بودن او خبر ندارد؛
گرچه اکثریت عقیده دارند که او زنده نیست.

هادی شمس حائری، عضو سابق شورای مرکزی
مجاهدین و از سرکرده های این گروه، درباره
این پیام های کتبی در نوشتاری می گوید:
«جعل «پیام» تنها برای پاسخ به پرسش
آزاردهنده «رجوی کجاست؟» است، تا بگویند

پس از آن خبری از رجوی نبود تا این که در
سال ۹۵، «ترکی الفیصل» شاهزاده سعودی و
رئیس سابق دستگاه اطلاعات عربستان در
سخنرانی خود در اجتماع سالانه حامیان گروه
مجاهدین در پاریس، چندین بار از لفظ «فقید» و
«درگذشته» برای اشاره به رجوی استفاده کرد.
پیش از این نیز شایعاتی مبنی بر فرار سرکرده



«رجوی هست»؛ اما رجوی هنوز «نیست»، زیرا
اگر بود، باید خود را نشان می داد تا نیروهایش
او را باور کرده و حضور او بتواند اوضاع نابسامان
سازمان را به سامان کند، اما رجوی هنوز غایب
است و... غیبت رجوی همچنان ... فرقه را
آزار می دهد و نه تنها مسأله ای از سازمان حل
نکرده که ابهام را بیشتر هم کرده است.» او در
ادامه می افزاید: «اسامه بن لادن با همه
همواره در تعقیب اوست، هزار گاهی، پیام
شفاهی یا نوار ویدئویی بیرون می دهد. مگر

مجاهدین از عراق به عربستان، پس از حمله
آمریکا به این کشور، منتشر شده بود؛ هرچند
بعضی رسانه ها همچون صدای آمریکا
(VOA) خبر از زنده بودن مسعود رجوی
دادند.

اکنون میست در سال ۲۰۰۹ نوشت از زمان اشغال
خاک عراق توسط نیروهای آمریکایی اطلاع
دقیقی از وضعیت مسعود رجوی در دسترس
محدودیت هایی که سرویس های جاسوسی
غرب و به ویژه آمریکا برای او پدید آورده و



حقیقت به هلاکت رسیدن مسعود رجوی و گمانه زنی ها در این زمینه، ریشه در اتفاقات سال ۲۰۰۳ میلادی و پس از آن دارد که شواهد نشان می دهد مسعود رجوی در برهه ای حتی از طریق فایل صوتی با مخاطبان خود نتوانسته ارتباط برقرار کند. همچنین برخی نیز حمله موشکی به پایگاه اشرف را علت کشته شدن مسعود رجوی می دانند و گفته شده رجوی را در پاریس به خاک سپرده اند و قبر او آنجاست.■



راز مخفی نگه داشتن مرگ رجوی توسط مجاهدین

های اخیر تردیدی به خود راه داد، گفته بود: «این اظهارات تأیید می کند که حمایت های گسترده مالی و امنیتی عربستان سعودی از تروریسم در همه اشکال آن همواره در دستور کار ریاض بوده است.»

حسین امیرعبداللهیان، معاون سابق عربی و آفریقای وزارت خارجه، در خصوص اظهارات ترکی الفیصل، که از مرگ مسعود رجوی سرکرده گروه تروریستی مجاهدین خبر داد، با بیان این که نباید در روابط گسترده دستگاه امنیتی سعودی با مجاهدین به ویژه طی سال

سلیمی نمین: تلاش در جهت جانشین سازی برای رجوی

احتمال زیاد مسعود رجوی مرده، اما غربی ها برای سرپا نگه داشتن تشکیلات مجاهدین

عباس سلیمی نمین تحلیل خود را درباره اعلام خبر مرگ مسعود رجوی این گونه بیان کرد: به



تلاش کرده اند خبر مرگ او را مخفی نگه دارند، چون بیشتر کارشناسان معتقد بودند پس از مرگ رجوی این تشکیلات فرو می پاشد.

مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران بیان کرد: به نظر می رسد دستگاه های اطلاعاتی غربی امروز احساسشان این است که توانسته اند سازمان مجاهدین را به گونه ای حمایت کنند که بعد از مرگ مسعود رجوی هم ادامه حیات بدهد. این مسأله مهمی است که تروریستی با سابقه چندین ساله، که دستش به خون انسان های بی گناه و مظلوم زیادی آلوده است، چندین سال است مرده، اما دستگاه های اطلاعاتی

غربی برای رسیدن به اهداف خود این خبر را مخفی نگه داشته اند.

او با اشاره به این که «هر چند امروز سازمان مجاهدین برای غربی ها و حتی اسرائیلی ها از لحاظ فعالیت عملیاتی ناکارآمد است، از حیث فعالیت اطلاعاتی بسیار مهم است»، گفت: امروز که آمریکایی ها در ایران نمی توانند فعالیت داشته باشند و شرایط برای تحرک انگلیسی ها هم بسیار سخت است، فعالیت اطلاعاتی مجاهدین در ایران برای آن ها بسیار بااهمیت است. به همین دلیل تلاش کرده اند با مخفی نگه داشتن مرگ مسعود رجوی گروه مجاهدین را سر پا نگه دارند.

ادامه جیره خواری مجاهدین و دل بستن به ترامپ

هر چند سال هاست بر اساس شواهد، عدم حضور «مسعود رجوی» در مراسم گروه مجاهدین و همچنین اطلاعات و اخبار غیررسمی و خبرهای رسمی رسانه های مختلف، «مسعود رجوی» مرده است تا جایی که برخی آن را با حملات به پایگاه اشرف و به درک واصل شدن رجوی در جریان این حملات مرتبط دانستند، مجاهدین به دلایل متعددی، از جمله این که با اعلام خبر مرگ رجوی امکان دارد این گروه به طور کلی فرو پاشد، از انتشار رسمی این خبر جلوگیری می کنند.

مجاهدین و عقبه باقی مانده از آنان - که هرچند دیگر به تعدادی افراد سالخورده تبدیل شده اند که از این کشور به آن کشور آواره اند و به سبب جنایاتی که علیه هموطنان خودشان مرتکب شده اند حتی تعداد کشورهایی که پذیرایشان می شوند هم بسیار محدود است و زندگی ابدی در یک کمپ برای آنان تعریف شده است- همچنان ابزار و آلت دست بیگانگان از جمله دشمنان جمهوری اسلامی هستند.



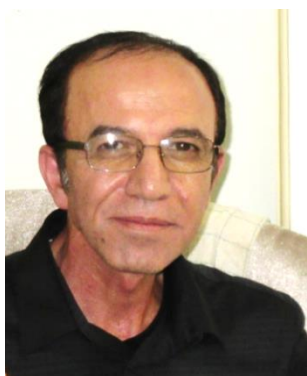


رجوی با تربیت و معرفی جانشین برای او همچنان به اقدامات خباثت آمیز علیه مردم ایران ادامه دهند و دولت ترامپ را نیز یکی از فرصت ها برای این مسأله برمی شمرد؛ شاید برای همین است که دست به انتشار رسمی خبر مرگ رجوی زده اند!

خبر آنلاین

آن ها سال هاست با جیره خواری دستگاه های اطلاعاتی غربی توانسته اند به حیات خود ادامه دهند. سردمداران این جریان به دنبال آن هستند که از طریق خیانت به کشورشان و انجام اقدام اطلاعاتی علیه مردمشان، مزدی از طرف دشمنان جمهوری اسلامی به آن ها داده شود تا ادامه حیات بدهند. آن ها امیدوارند بعد از مسعود





رابط دیکتاتور و تروریسم

با

رجوی و فرقه اش

بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران - مرداد ۱۳۹۸

ابتدا بپردازیم به این که این مفاهیم چه معنایی دارند، سپس به اصل مطلب که منظور این جانب است.

معنی دیکتاتور :

در کوتاه ترین عبارت ممکن، دیکتاتور به رهبر و فرمانروا و در بیشتر موارد پایه گذار یک فرقه و حزب و نظام حکومتی استبدادی اطلاق می شود. معنای این واژه در تعاریف جدید در بسیاری از مواقع با بی رحمی و ستم همراه می گردد. دیکتاتور در واژه به معنی «کسی که دیکته می کند» و در اصطلاح به معنی «خود رأی» و «مطلق العنان» است، مثال های تاریخی آن همانند استالین در سال ۱۹۴۵، آدولف هیتلر، دیکتاتور آلمان از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۴۵ و بنیتو موسولینی، دیکتاتور ایتالیا از سال ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۴۳ است که آن ها از بزرگ ترین و خطرناک ترین دیکتاتورهای تاریخ بودند.

معنی تروریسم :

تروریسم که در زبان فارسی از آن با عنوان وحشت افکنی و ارعابگری نام برده شده است، به استفاده از خشونت یا تهدید برای دستیابی به اهداف سیاسی، مذهبی، و ایدئولوژیک گفته می شود. در روزگار نوین، تروریسم یکی از عوامل اصلی تهدید جامعه به شمار می رود و طبق قوانین ضد تروریسم در بیشتر کشورهای جهان توسط سیستم قضایی "بزه" (جرم و جنایت) به حساب می آید. همچنین چنانچه در جنگی علیه غیر جنگجویان مانند شهروندان عادی، نیروهای بی طرف یا اسیران جنگی به کار گرفته شده باشند جنایت جنگی به حساب می آید.

بخش گسترده ای از سازمان های سیاسی از گروه های چپ گرفته تا گروه های راست، ملی گرایان، گروه های مذهبی، انقلابیون، و برخی دولت ها برای پیشبرد اهداف خود از تروریسم استفاده نموده اند.

اما این القاب چگونه در سازمان رجوی موسوم به سازمان مجاهدین خلق رایج است؟ ما معتقد هستیم که دقیقاً شخص مسعود رجوی یک دیکتاتور به تمام معنا است که با ابزار ترور و ارعاب به بقای ننگین خود ادامه می دهد. شما نگاه کنید که رجوی در هر نشستی و در هر مناسبتی این را به همه می گفت و یادآوری می کرد که اگر کسی بیرون برود (از سازمان جدا شود) با مرگ مواجه خواهد شد.



تلفیقی از تفکرات دیکتاتوری و تروریسم :

تصمیم به جدایی از سازمان خیانت محسوب شده و سزای آن فرد مرگ بود. وی در این رابطه از گروه های فلسطینی مثل جنبش فتح به رهبری یاسر عرفات مثال می زد یا از سایر گروه ها مثل انقلاب چین به رهبری مائو و کوبا به رهبری فیدل کاسترو و امثالهم. رجوی مدام مدعی بود که باعث خونریزی های موجود در سازمان نیروهای جدا شده هستند. از نظر او بریده خوب و بد نداریم. هر کسی که از سازمان پایش را بیرون می گذاشت یعنی خائن و خود فروش است و سزای او مرگ می باشد (فرافکنی تا چه حد؟) نگاه کنید چگونه می خواهد خود را در زمینه های کشتار نیروها بی مسئولیت جلوه دهد. حال در این بین متأسفانه شاهدیم که برخی ساده لوحان این فرافکنی رجوی را نمی فهمند و یا خود را به نفهمی زده اند و فکر می کنند که رجوی درست می گوید و النهایه با آن ها کار ندارد زیرا آن ها بریده های خوب هستند و نظر لطف رجوی شامل حال آن ها می شود.

به هر حال رجوی یک آدم فاشیست و جنایتکاری است که باعث و بانی همه خون های ریخته شده در سازمان مجاهدین خلق است به ویژه در پایان حکومت صدام حسین (از سال ۲۰۰۲ میلادی به این طرف که صدام حسین دیکتاتور وقت عراق سقوط کرد) رجوی می خواهد با فرافکنی علت همه مرگ های موجود در سازمان را به بیرون از سازمان ربط دهد در حالی که خیره سری های او باعث این همه فضااحت و خونریزی شد و متأسفانه مرگ های مشکوک در اشکال مختلف کماکان ادامه دارد و همچنان نیز به این حربه و بهانه ها می پردازد که باعث شکست طرح ها و ایده های او جداشدگان هستند.

دوستان خواننده، شما قطعاً به مرور زمان متوجه شدید که وی نه تنها انقلابی و آزادی خواه نبود بلکه یک شیاد و شارلاتانی است که تشنه حکومت و قدرت طلبی است که در گذر زمان تبدیل به یک دیکتاتور شده است و با ابزار ترور دست به حذف فیزیکی مخالفینش می زند و این وحشت آفرینی همچنان ادامه دارد.

حتماً در این ایام به مناسبت ۷ تیر گزارشات مرتبط با کشته شدن فردی به نام "محمد رضا کلاهی" را شنیده اید، کسی که در انفجار حزب جمهوری اسلامی شرکت داشت و از اعضای سازمان بود که بعد ها در قرارگاه اشرف وی از مبارزه کذایی رجوی خسته شد و به دنبال زندگی مطلوب خودش رفت، ولی او یک



هدف بالقوه بود و کاری که او کرده بود کم کاری نبود و تحت تعقیب بود، رجوی قبل از این که کلاهی به دادگاه کشانده شود حذف فیزیکی کرد و توسط باندهای قاتل در اروپا وی را به قتل رساند.

تمام جدا شدگان می توانند به این شهادت بدهند که دیکتاتور و تروریست واقعی کیست. (البته اگر که مصلحت اندیشی و عافیت طلبی را به کناری بگذارند) به هر حال روزی تکامل اجتماعی و تاریخ به حرف خواهند افتاد و خواهند گفت که چه کسانی درست می گفتند و چه کسانی نان به قیمت روز خور بودند و حق را نا حق می کردند. شامورتی بازی های رجوی و اعوان و انصارش هم که تازگی ندارد و شما از وی چیزهای زیاد دیده اید و خواهید دید که جای شاخ در آوردن خواهد داشت مثل کنار گذاشتن آمریکا به عنوان دشمن درجه یک خلق های تحت ستم با شعار "مجاهد پر کینه سرکوجه کمینه"، و تبدیل این خصومت تاریخی و ایدئولوژیک به یک دوستی عمیق و دامنه دار و گپ زدن و گفتگوهای مستمر با مقامات ریز و درشت امپریالیسم جهانخواه.

دوستان اگر بدانید یکی از ویژگی های رجوی مثل هر دیکتاتوری بی محتوا کردن واژه هاست، بسیار در این زمینه مهارت دارد، تهی کردن واژه ها در نزد رجوی خرجی ندارند. برای مثال، او هر از گاهی در نشست هایی مدعی می شد که "اگر کسی سنگینی مبارزه را نمی کشد و تحمل فشار بیشتر از این را ندارد می تواند برود."

(مدعی بود که مثل امام حسین در شب عاشورا چراغ ها را خاموش می کنیم تا هر کسی که توان بیشتر از این ندارد پی زندگیش برود).

لفظ بیان را نگاه کنید. هر کسی که نمی کشد و خلاصه تحمل سختی و فشار را ندارد برود، من امام حسین زمانه هستم و شما هم نیروهای بریده در شب عاشورا هستید. معنی این جمله این است که "من از همه شما تحملم بیشتر است و تمام تعاریف متعلق به من و تمام لعن و نفرین ها متعلق به شماست، تمام ثواب ها و هدایای آسمانی متعلق به من و تمام آتش جهنم متعلق به شماست." حال نگاه کنید که تمام بدبختی ها را همین نیروها می کشیدند و هم اکنون نیز می کشند، بعد میوه و ثمره اش به جیب مسعود رجوی می رود و تشویق ها را یک جا می ریزد به جیب خودش و النهایه در تقسیم سهم قدرت، خودش می شود قهرمان داستان و نیروهایی که زنده ماندند باید منتظر مأموریت بعدی باشند تا ببیند او چه دستوراتی را صادر خواهد کرد و بقیه باید ببینند که مسائل و مشکلات را چگونه برطرف نمایند.

در همین اواخر شما دیدید که چگونه جداشدگانی که می خواستند جان به در ببرند و از ترس رجوی و اعوان و انصارش از آلبانی فرار کرده و در بروند توسط باندهای جانی و آدم کش تحت امر رجوی و سازمانش در جنگل های اروپا مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و به سختی جراحت برداشته و تا سرحد مرگ کتک خورده بودند و النهایه راهی بیمارستان شدند.

البته این مورد اول نبود و برخی ها لو رفته و توسط پلیس دستگیر شده بودند و بعد راهی زندان و کمپ های بسته شدند زیرا هیچ مدرک شناسایی به همراه نداشتند و بی هویت بودند چون که رجوی به هنگام



خروج این افراد از سازمان، تمام مدارک شناسایی آنان را گرفته و بدون مدرک و هویت آنان را راهی خیابان و بیابان کرده بود. حتی مدارکی را هم که آمریکایی ها در اشرف به هر فرد داده بودند را به شخص نمی دادند و یا یک کارت مختصر و کوچکی که کمیساریا به هر فرد داده بود را گرفته بودند و این افراد فعلاً بدون هیچ آینده و چشم اندازی عمر خود را در مکان های نامعلوم به سر می برند و واقعاً کسی از سلامتی سرنوشت آن ها خبری ندارد.

سؤال پایه ای این است که باعث و بانی همه این مرگ و میرها و مشکلات و بدبختی ها کیست؟ به نظر من هیچ کس نیست به جز رجوی. او خائن اول و آخر به همه اعتمادها می باشد. چون خودش به این موضوع که خائن اول به همه اعتمادها کیست را می داند و به آن کاملاً واقف است و به خوبی هم اشراف دارد، لذا همیشه فرافکنی کرده و دیگران را متهم به شکست و نرسیدن به اهداف سازمان می کند. هیچ کس نمی تواند رجوی را مؤاخذه کرده و حسابرسی نماید، چرا؟ چون او یک دیکتاتور است. هر کسی هم که دست به این اقدام بزند یعنی که قصد زیر ذره بین بردن اعمال رجوی را داشته باشد به سرعت حذف می شود. (با ابزار ترور و حذف فیزیکی) این حذف فیزیکی طوری انجام می گیرد که مرگ ها اغلب طبیعی جلوه دهند و النهایه با اسم "مجاهد صدیق" طرف را راهی قبرستان می کنند.

تنها راه حل مقابله با این طرز تفکر خطرناک، فداکاری و از خودگذشتگی است، کاری که تعدادی از جادشندگان احساس مسئولیت کرده و دست به افشاگری زده و ماهیت اصلی رجوی را افشا می کنند تا نسل جوان و بعدی در برداشتن گام هایشان شناخت بیشتری نسبت به فرقه های خطرناک داشته باشند و زندگی خود و خانواده هایشان را تباه نکنند.



روح الله راموز

(اسير در فرقه رجوى)

استان گلستان



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۵۰

مادر روح الله راموز می گوید: "پسرم فردی بسیار ساده و مردمی بود و در کارهای خیر به مردم کمک می کرد. بعد از ازدواجش که حاصل آن دو پسر بود به بیماری کلیوی شدیدی گرفتار شد که هیچ پزشکی نتوانست به او کمک کند و تنها راه علاجش گرفتن کلیه بود که گروه خونی هر فردی نیز به او نمی خورد و فقط کلیه و گروه خونی خواهرش با او جور درمی آمد. خواهرش این فداکاری را کرد و الآن خودش به ناراحتی های مختلف به خاطر یک کلیه بودن مبتلا شده است.

روح الله بعد از مدتی که نتوانست دیپلم بگیرد برای درس دادن به شهرهای اطراف می رفت تا این که قرار شد به مشهد برود. متأسفانه ذهن او را سران سازمان مجاهدین اغفال نمودند و در شبی که قرار بود به مشهد برود او را ربودند و از آن موقع تاکنون او را ندیدم و چشم هایم به در خانه مانده است.

پدر روح الله زحمات بسیار زیادی برای بزرگ شدنشان کشید. شب هایی را که روح الله از درد کلیه به خود می پیچید پدرش به این طرف و آن طرف می رفت تا بتواند درد او را آرام کند. متأسفانه در زمان پیری و مرگ پدرش همراهش نبود و نتوانست به او کمک کند و پدرش با چشمانی منتظر از این دنیا رفت.



این سازمان چگونه است که فرزندانمان را از ما دزدیده و به آن ها حتی اجازه یک ملاقات و یا تماس را نمی دهد؟

به روح الله پیام بدهید که من تا لحظه ی مرگم منتظرش خواهم بود و دوست دارم قبل از مردنم حداقل یک بار صدایش را بشنوم.

نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۵۱



صنمبر شاه کرمی مادر معصومه شاه کرمی

(اسیر در فرقه رجوی)



در رؤیاهایم برای معصومه لالایی می خوانم.



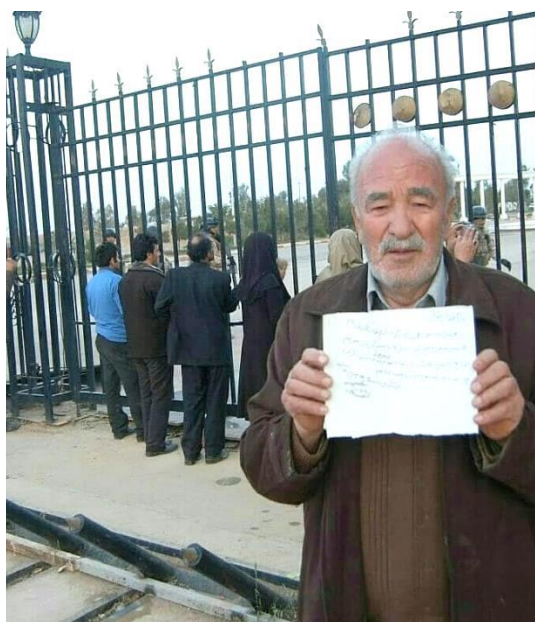
فقدان حاج موسی - تسلیت به خانواده ها

وقتی پسرش بخشعلی به کشور آلبانی منتقل شد به طریقی اطلاع یافت که مادرش فوت کرده و پدر پیرش بارها رنج سفر را بر خود هموار نموده و در پشت حصارهای مقر فرقه ای اشرف تحصن کرده و خواهان دیدار با فرزندش بوده است. خواسته ای که همیشه با سنگدلی تمام با جواب منفی روبرو شد.

اما عاقبت مرحوم موسی عزیزاده، از جمله خانواده هایی بود که با تلاش های طاقت فرسای خود در مقابل اردوگاه اشرف، پسر خود را از چنگال فرقه رجوی نجات داد و نهایتاً به آرزوی دیدار با فرزند رسید.

بالاخره بخشعلی عزیزاده توانست خود را در آلبانی از فرقه جهنمی رجوی نجات داده و به ایران و به آغوش خانواده باز گردد. حضور او بر مزار مادرش و بر مزار برادرش یادآور ظلم و ستمی بود که رجوی در حق مریدان و پیروان خود روا می دارد.

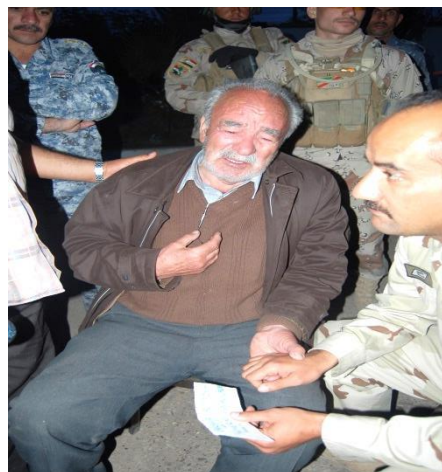
پدر بعد از بازگشت بخشعلی عزیزاده به حمایت از فرزند برخاست و اسباب ازدواج او را فراهم نمود و به آخرین آرزویش که ازدواج بخشعلی بود رسید و آنگاه به دیار باقی شتافت. بازماندگان و خانواده ی بزرگ نجات در غم از دست دادن پدری مهربان و یاری نستوه سوگوار شدند.



عاطفه نادعلیان - انجمن نجات تهران

مرداد ۱۳۹۸

موسى عزیزاده نامی آشنا برای تمام پدران و مادران دردمند و رنج کشیده و اعضای خانواده بزرگ نجات است. او با وجود ناراحتی قلبی، که بارها او را به بیمارستان بغداد کشاند، ماه ها در پشت حصارهای پادگان اشرف نام پسر گرفتارش در فرقه رجوی، بخشعلی عزیزاده، را فریاد می کرد، صدایی که به دلیل کنترل های شدید تشکیلاتی هرگز توسط فرزند شنیده نشد، فرزندی که برای دفاع از خاک میهن به جبهه رفته و اسیر دشمن شده بود.





آقای بخشعلی علیزاده بر مرحوم مغفور "حاج موسی علیزاده"، و سایر پدرها و مادرهای قهرمانی که برای آزادی فرزندانشان تلاش های بی وقفه می کنند درود می فرستد و سوگند یاد می کند که همیشه ادامه دهنده ی همان مسیر آزادی خواهی باشد و تا آزادی کامل اسرای فرقه رجوی از پای ننشیند.

فقدان این پدر نستوه و تلاشگر را به آقای بخشعلی علیزاده، سایر بازماندگان و به تمامی خانواده های دردمند و رنج کشیده تسلیت عرض نموده و برای همگی صبر جمیل و عمر با عزت مسألت دارم.



مرحوم حاج موسی علیزاده پدری مبارز و خستگی ناپذیر بود که فعالیت های بی محابا و بی نظیرش، بی هیچ ترس و نگرانی از شرایطی که فرقه رجوی ممکن بود برایش ایجاد کند، بی وقفه ادامه داشت. پدری که با فریادهای رسای خود ندای آزادی و رهایی فرزندش را سر می داد، فریادهایی که خانواده های متحصن در مقابل دروازه ی اشرف هنوز به یاد دارند.

به راستی او در دل تاریخ برای خود جایگاهی ساخت و در عمر پربار خود همگان را تحت تأثیر قرار داد. او حقاً به قهرمان آزادی تبدیل شد و همیشه مورد ستایش خانواده ها بوده و هست.

پدرها و مادرهایی که فرزندان در دستان رجوی جنایتکار گرفتارند، آنان به کمتر از آزادی فرزندان عزیزشان از جنگال رجوی خیانتکار رضایت نمی دهند و در این راه حاضرند بالاترین سرمایه خود یعنی جانشان را هم فدا کنند.



نماینده صلیب سرخ در انجمن

نجات تبریز - سال ۱۳۸۵

مجتبی را بازگردان



انجمن نجات تهران

قسمتی از مصاحبه با آقای جانعلی علیمردانی پدر آقای مجتبی علیمردانی (اسیر در فرقه رجوی)

مجتبی در ۱۸ سالگی به سربازی اعزام شد. هجده ماه در جبهه خدمت کرد. هر دو ماه، پانزده روز به مرخصی می آمد. در فکه خدمت می کرد. آخرین باری که به مرخصی آمد گفت: «بابا من دارم می روم و آمدنم مشکل است.» پرسیدم مشکلت چیست؟ گفت: «من هجده ماه خط مقدم بوده ام از این به بعد می آیم پشت خط و مرخصی کمتری دارم.»

بعد از آن تا مدتی نامه هایش به ما نمی رسید. هر چه نامه دادیم جواب نیامد. در زمان مبادله اسرا، روزی من به صدا و سیما رفتم و گفتم چرا بچه های ما نیامده اند؟ گفتند ما از اسارت یا مفقودی ایشان اطلاع دقیقی نداریم. چند سال طول کشید تا مطلع شدیم که پسر من در عراق است. در سال ۸۲ پسر دیگرم گفت پدر فردا جلوی سفارت انگلیس تجمع است، برو ببین از برادرم خبری به دست می آید؟ آنجا که رفتیم دیدیم حدود پانصد الی ششصد نفر تجمع کرده اند. سؤال کردم، گفتند ما دنبال مشخص شدن وضعیت فرزندانمان هستیم، اینجا آمده ایم که از خواسته ما مطلع شوند.

پس از پیگیری های زیاد مطلع شدیم که فرزندانمان زنده است ولی در پادگان اشرف در عراق است.



در زمانی که سازمان مجاهدین به خانواده ها اجازه ی ملاقات می داد ما از حضور فرزندانمان در عراق مطلع نبودیم بنابراین نتوانستیم از این فرصت استفاده کنیم. من و همسر من از زمانی که پسر من برای آخرین بار به جبهه رفت او را ندیده ایم.

از سال ۸۲ همسر من وقتی شنید که پسر من در کمپ اشرف است خودش را باخت و از شدت ناراحتی بیمار شد و سال هاست که چشم انتظار آمدن مجتبی می باشد. وقتی من برای ملاقات پسر من به عراق رفتم مادرش به من گفت دست خالی برگرد و مجتبی را بازگردان. متأسفانه من هم موفق به دیدار پسر من نشدم. سه بار به عراق رفتم ولی سران فرقه اجازه ی دیدار ندادند. بعدها گفتند که پسر من به آلبانی منتقل شده است و اینک هم که در آلبانی است خبری از سلامت و احوال او نداریم.



حضور گرم تعدادی از خانواده های انجمن نجات استان البرز در دفتر انجمن نجات تهران

پیام آقای جانعلی علیمردانی به فرزندش آقای مجتبی علیمردانی:

پسر جان چی باعث شد که بعد از هجده ماه خدمت به کشور، به دام فرقه بیافتی؟ من در زمان مبادله اسرا منتظر بازگشتت بودم. چی باعث شد که شما از پدر و مادرت دل بکنی؟ من و مادرت چشم انتظارت هستیم. از سلامتی ات به ما خبر بده. مادر شما بیمار است. کوچکترین خبری از شما می تواند حال مادرت را بهبود بخشد. مگر مادرت نه ماه ترا در شکم خود پرورش نداده و از شیر ی جان خود ترا تغذیه ننموده



که او را در فراق نگه داشته ای. خبری از شما به ما جان می بخشد. پسر همت کن و بازگرد که با آغوش باز منتظرت هستیم. سه برادر و سه خواهرت آرزوی دیدارت را دارند. نگران زندگی در ایران نباش، شرایط زندگی خوب را برای شما فراهم می کنیم.

نشریه شماره

۹۱

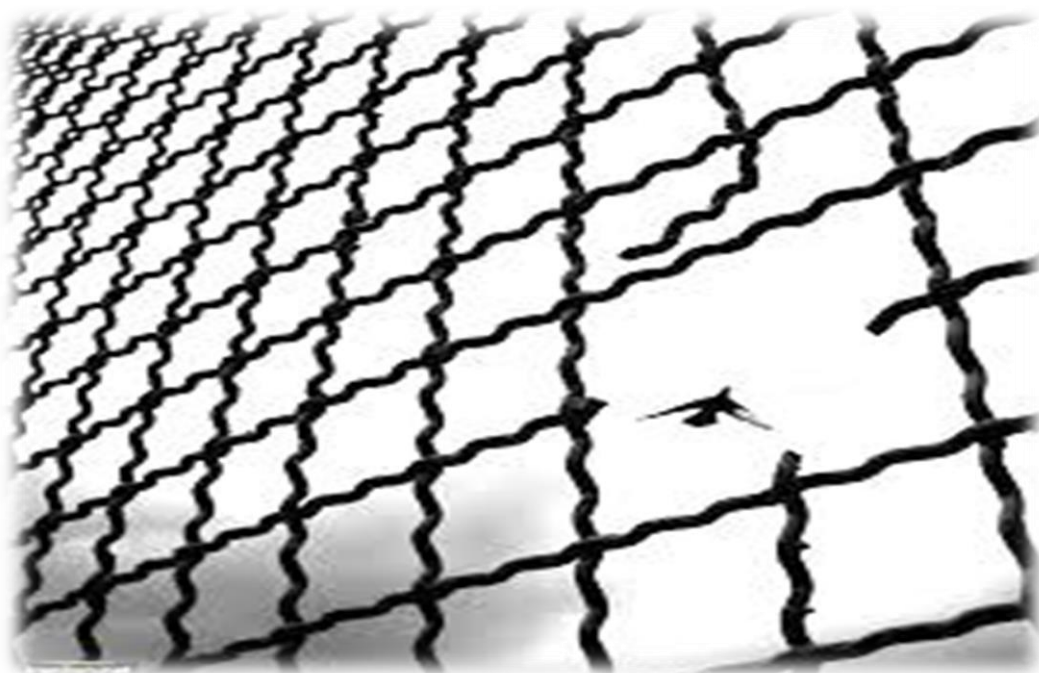
مرداد و

شهریورماه

۹۸



رهایی از زندان فرقه رجوی





منافقین در سینما، از

«توهم» تا «رد خون»



نگاهی به عملکرد سینما و تلویزیون در

ساخت آثار نمایشی با محوریت

گروهک‌های معاند

اثرات نه چندان خجسته و حتی شوم برآمده از فعالیت های سازمان های چریکی در پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برای همیشه در حافظه تاریخی ملت ایران ثبت شده است؛ خاصه اقدامات کور و پشت به مردم آن ها در سال های ابتدایی دهه ۶۰ چه آن هایی که در ابتدا داعیه ی مبارزه بر اساس مبانی دین اسلام را داشتند و بعدها چپ کردند و به مارکسیسم - لنینیسم رسیدند و چه آن هایی که از همان ابتدا با نگاهی به برادر بزرگتر (شوروی) و به تأسی از جنبش های چریکی چپ گرایانه در دنیا، خیال

انقلابی مارکسیستی را آن هم در کشوری با اکثریت مطلق مسلمان در سر می پروراندند، به بیراهه رفتند و در نهایت، در مقابل همان خلقی ایستادند که از آن دم می زدند و از هیچ جنایت و خباثتی دریغ نورزیدند. سازمان های چریکی ای همانند مجاهدین خلق، فدائیان خلق، پیکار، ستاره سرخ، راه کارگر و... از روزی که پا گرفتند تا به امروز که به طور کامل از صحنه سیاسی محو شده یا در نهایت در حد فرقه هایی شخص محور و بسته نزول کرده اند، مسبب رقم خوردن حوادث و اتفاقاتی در کشور بوده اند که عدم پرداخت و واکاوی آن ها نوعی غفلت و فرصت سوزی است. در این میان، اما حساب سازمان مجاهدین خلق جداست که سرنوشت آن ها می تواند آینه ی تمام قد انحراف و سقوط و از چشم مردم افتادن و درس و آموزه ای برای همه باشد.

سازمانی که پایه گذارانش می خواستند با خوانشی نو از اسلام، جامعه بی طبقه توحیدی را برای خلق قهرمان بنا کنند به بیراهه رفت. آنچنان که با دشمنی که به سرزمین همین خلق یورش برده برد، پیمان مودت بست و تمام قد در برابر مردم ایستاد و حالا هم، جیره خوار و ریزه خواری بیش نیست، برای تمدید نفس های نیمه ای که می روند و می آیند به سختی و با ذلت.

سکوتی قریب به ۳ دهه

در پیوند با تأثیرات فعالیت های سازمان های چریکی و به طور مشخص منافقین، تا به امروز در رسته های مختلف هنری آثاری پدید آمده اند، بعضاً ماندگار. سینما و تلویزیون هم متأثر از این حرکت عمومی، کم و بیش و فیلم ها و سریال هایی را ساخته و بر پرده نقره ای و آنتن



برده اند که کنشی پسندیده و درخور توجه، اما نه چندان مکفی است. از چند فیلم متأثر از هیجانات و مقتضیات برقرار در سال‌های ابتدایی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی که بگذریم، این ادعا گزافه نیست که سینما برای بیش از دو دهه در یک محاق و سکوت سنگین درباره منافقین فرو رفته و خواسته و ناخواسته موضوع را مسکوت گذاشته بود. استارت کار را سعید حاجی میری زد با **فیلم «توهم»** در سال ۱۳۶۴. داستان دو عضو منافقین که در یک خانه تیمی از شدت توهم به جنون و خودزنی می‌رسند. در همین سال **فیلم «بایکوت»** هم به روی پرده آمد. «دست‌نوشته» های مهرداد مینویی در سال ۱۳۶۵ ماجرای یک عضو بریده منافقین را حکایت می‌کرد که حالا خودش سوژه ترور آن‌ها شده بود. **«پرواز پنجم ژوئن»** علیرضا سمیع آذر ساخته شده به سال ۱۳۶۸ نیز به یک هواپیما ربایی توسط اعضای سازمان می‌پرداخت. پرونده ساخت فیلم با محوریت یا با نگاهی به منافقین در دهه ۶۰ با **فیلم «تعقیب سایه»** های علی شاه حاتمی بسته شد.

در دهه ۷۰، اما فقط یکی، دو فیلم مانند **«پادزهر»** بهرام کاظمی آن هم به شکل غیرمستقیم به سازمان و اعضایش می‌پرداختند و اشاراتی داشتند. در این میان، البته باید **«پناهنده»** مرحوم رسول ملاقلی‌پور را یک استثنائات برشمرد. این فیلم که در سال ۱۳۷۲ ساخته شد، داستان زن و شوهری را روایت می‌کرد که از پادگان منافقین در عراق گریخته و به ایران پناه آورده بودند و از سر اتفاق، در مسیر یک رزمنده کهنه کار قرار می‌گرفتند. فیلم‌های ساخته شده در دهه ۸۰ که تعدادشان به انگشتان

یک دست نمی‌رسید هم همین رویه برقرار در دهه پیشین را در دستور کار قرار دادند و به شکل غیرمستقیم به منافقین و اعضایش پرداختند. **«اخراجی‌ها ۲»** مسعود ده‌نمکی و **«نفوذی»** احمد کاوری و مهدی فیوضی از جمله این آثار هستند.

و ناگهان سال‌های میانی دهه ۹۰

در میانه‌های دهه ۹۰، اما گویا انقلابی رخ داد و تحولی بزرگ آغاز شد. سینما به شکل کاملاً مستقیم و بی‌واسطه بر سازمان تمرکز کرد و انحرافات، جاه‌طلبی‌ها، کج‌اندیشی‌ها، برداشت‌های غلط از جامعه و مناسبات مسموم و دیکتاتورمآبانه برقرار میان اعضا را به تصویر کشید. **«سیانور»** بهروز شعبانی و **«امکان مینا»** ی کمال تبریزی هر دو در سال ۱۳۹۴ آمدند که البته فیلم شعبانی، اثر بهتری بود. شعبانی در فیلمش مقطع تغییر ایدئولوژیک مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ را که به ترور مجید شریف واقفی توسط شاخه چپ سازمان منجر شد مورد مذاقه قرار می‌داد و با در هم آمیختن هنرمندانه مبارزه و درام، «سیانور» را به اثری قابل تأمل و توجه تبدیل کرده بود. کمال تبریزی، اما در «امکان مینا» نگاهی داشت به احوالات سازمان در پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و زندگی مخفیانه اعضای آن. در ادامه، محمدحسین مهدویان در سال ۱۳۹۵ یک برگ برنده را رو کرد در شمایل فیلم **«ماجرای نیمروز»**؛ اثری به شدت جذاب و برخوردار از نقاط قوتی همچون شخصیت‌پردازی‌های مناسب، فضاسازی‌های واقعی، فیلمنامه قوی، داستان جذاب، بازی‌های فوق‌العاده و البته



مقبول، اما ناکافی

با تمام آنچه در بالا ذکرش رفت، کارنامه سینما و تلویزیون در حوزه پرداخت به سازمان های چریکی به طور اعم و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به شکل اخص، لااقل به لحاظ کمی چندان قابل دفاع نیست. سکوت قریب به سه دهه سینما و تلویزیون و کم کاری در خصوص این سازمان ها، آن هم در روزگاری که هر یک از آن ها به مدد ماهواره ها و شبکه های اجتماعی، مالک رسانه های مخصوص به خود هستند چندان موجه به نظر نمی رسد. سازمان ها و گروه هایی که حالا زندانه چشم بر گذشته تاریک و غیرقابل دفاع خود بسته اند و ژست دموکراتیک و آزادیخواهی گرفته اند. گروهک هایی که اعضایش حتی از خواندن، شنیدن و دیدن رسانه های غیردرون سازمانی منع می شوند حالا داعیه دموکراسی دارند و فریاد آزادی سر می دهند.

البته که مشیت آن ها برای کسانی که هم دوره شان بوده و درکشان کرده اند باز است و آب در هاون می کوبند. حساب نسل های بعدی انقلاب را البته باید جدا دانست و از این بابت حساس و هوشیار بود. نوجوانان و جوانانی که در زمان شرارت ها و نفرت پراکنی های این گروهک ها، کودک و خردسال بوده یا اصلاً پا در این دنیا نگذاشته بودند حالا در معرض تبلیغات سوء و یک طرفه این گروه ها قرار دارند و بر رسانه های داخلی است که با بازگویی حقایق تاریخی، توطئه ها را خنثی کرده و آبی بر خاکستر دوباره جان گرفته نفاق بریزند.

کارگردانی ماهرانه و چیره دستانه ارائه داد. بی گمان «ماجرای نیمروز» نقطه عطفی است در مسیر ساخت آثار نمایشی با محوریت فرقه رجوی. مهندویان دو سال بعد با فیلم «**رد خون**» کار را تمام کرد. «رد خون» برخلاف آثار سلف خود که بیشتر بر فعالیت های سازمان پیش و سال های ابتدایی پس از انقلاب متمرکز بودند، عملیات مرصاد و هجوم همه جانبه منافقین به ایران را دستمایه قرار داده و از این بابت نیز یک فیلم متمایز و پیشرو است.

آبروداری سامان در تلویزیون

در تلویزیون، اما اوضاع بر مدار دیگری می چرخد. بدون تردید بار اصلی ساخت آثار اینچینی در تلویزیون بر دوش یک نفر بوده است، دست کم تا به امروز؛ جلیل سامان. پر بیراه نیست این سخن که تلویزیون به نوعی مدیون جلیل سامان است که با سه گانه خود «**ارمغان تاریکی**»، «**پروانه**» و «**نفس**» در رسانه ملی آبروداری کرده است. سامان با سریال های «ارمغان تاریکی» در سال ۱۳۸۹ (از این بابت تلویزیون را در قیاس با سینما می توان پیشتاز دانست)، «پروانه» ۱۳۹۲ و «نفس» ۱۳۹۶ سه گانه خود را درباره سازمان منافقین تکمیل کرد و الحق و الانصاف و به اعتراف دوست و دشمن، هر سه مجموعه هم حائز ویژگی ها و ارزش هایی بودند که برای ماندگار شدنشان کفایت می کرد. هر چند «نفس» به اندازه «پروانه» و «ارمغان تاریکی» جذاب و گیرا نبود و با انتقاداتی هم مواجه شد، اما در مجموع، سه گانه سامان در تلویزیون خاطره انگیز و ماندنی شد.



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۶۱

لطفاً حمایت بیشتر

ساخت فیلم و سریال هایی که مقاطع زمانی گذشته مانند دهه های ۵۰ و ۶۰ می گذرند سخت و زمانبر است و به کنشی ریاضت گونه می ماند. یافتن لوکیشن های مناسب و فضاهای متناسب با آن روزگار و حساسیت ها و مته به خشخاش گذاشتن های موجود، گاه چنان دشوار می نمایند که بسیاری از کارگردانان عطای فعالیت در این حوزه را به لقایش می بخشند و به سراغ موضوعات دیگری می روند. در اینجاست که مدیران سینما و تلویزیون باید غایت حمایت های مادی و معنوی را از معدود فیلمسازیانی که دغدغه پرداخت به موضوعات اینچنینی را دارند به جا آورند و چتر پشتیبانی خود را بر سر این آثار بگسترانند. در امتداد این سیاست و راهکار، کارگردانان نیز باید در ساخت این نوع آثار نمایشی، اعم از فیلم، سریال و تله فیلم، با پرهیز از شعارزدگی و کلیشه گرایی و با لحاظ تمام فاکتورهای سمعی، بصری، تکنیکی و ساختاری لازم و در پیش گرفتن رویکرد روایت صادقانه تاریخ، مخاطبان امروزی، اما باهوش، نکته سنج و سخت گیر خود را راضی نگه داشته و اسباب این مهم را فراهم آورند که مخاطب علاوه بر تماشای یک فیلم یا سریال جذاب، با مقطعی حساس از تاریخ معاصر کشور خود نیز آشنا شود و دوست و دشمن خود و سرزمینش را بشناسد.

روزنامه جوان - ۱۵ مرداد ۹۸





منافقین و توهم بزرگی به نام «آلترناتیو»

چرا فرقه رجوی مقبولیت ندارد؟



مهمترین کار ویژه گروهک منافقین در اروپا و با مرکزیت آلبانی، عملی ساختن مهمترین آرزوی سرکردگان این گروهک تروریستی است که همان شناخته شدن به عنوان آلترناتیو (جایگزین) یا همان اصلی ترین جایگزین نظام ایران است. همان گونه که منافقین از گذشته تاکنون در تعیین استراتژی همواره از زمان خود عقب بوده اند، امروز نیز در شرایطی سعی در معرفی خود به عنوان آلترناتیو نظام ایران دارند که از مدت ها قبل امید کشورهای غربی و به ویژه آمریکا در براندازی نظام ایران به کلی از بین رفته و طرح های دشمنان ایران عملاً بیشتر بر حوزه ی محدود سازی، جلوگیری از نفوذ بیشتر، استحاله درونی و انزوای بین المللی متمرکز شده اند.

با این حال وقتی به همایش های پر هزینه منافقین در اروپا نگاه می کنیم، متوجه می شویم که تمرکز پیام های بین المللی این گروهک بر معرفی این فرقه به عنوان آلترناتیو نظام ایران استوار است. سخنرانان اجاره ای که عموماً از میان سیاستمداران بازنشسته و از رده خارج آمریکایی و صرف صدها هزار دلار برای سخنرانی در همایش های منافقین ظاهر می شوند، در متون سخنرانی که قبلاً توسط عوامل سازمان تهفیه شده، بدون استثنا از براندازی نظام ایران و آینده کشورمان با رهبری سرکردگان تروریست منافقین سخن می گویند!



یکی از همایش های منافقین

ساکنین کمپ منافقین در آلبانی نیز در بخشی از مأموریت های خود در فضای مجازی سعی در تکرار این مسأله دارند. توئیت ها، پست ها و به طور کلی فعالیت های یگان سایبری منافقین در فضای مجازی گرایش قابل ملاحظه ای برای معرفی این گروهک با عنوان آلترناتیو دموکراتیک نظام ایران دارند.

ضدیت با دیگر گروه های ضد انقلاب

به طور کلی دو مانع اصلی در مسیر دست و پا زدن های منافقین برای کسب عنوان آلترناتیو در مقابل این گروهک تروریستی قرار گرفته است که اولین آن سابقه سیاه این گروهک در ترور، جنایت و خیانت علیه ملت ایران است و دومین مانع، گروه های دیگر ضد انقلاب هستند. مانع دوم در واقع رقیب منافقین در کسب حمایت های بین المللی از بودجه ها و طرح های مصوب کشورهای استکباری علیه نظام ایران است. منافقین در مواجهه با این رقابت به روش ضد انقلاب رقابت می کنند که همان تخریب طرف های مقابل است.

در این مورد ابتدا باید گفت که سابقه و موقعیت امروز منافقین به گونه ای است که غیر از جریانات سلطنت طلب، گروه های تجزیه طلب و جریانات سیاسی معاند خارج کشور، ضدانقلاب تک نفره که عموماً با یک شبکه ماهواره ای اداره می شوند نیز برای منافقین رقیب محسوب می شوند. به عنوان مثال در یکی از ملاقات های مریم رجوی با سازمان (CIA) اقدامات یک گروه تک نفره ضد انقلاب که از طریق شبکه های اجتماعی افرادی را برای خرابکاری در ایران فریب داده بود با فعالیت های بی نتیجه منافقین مقایسه شده و از عملکرد ضعیف این گروهک به شدت انتقاد شده بود! همین مسأله نیز باعث شد تا منافقین به



طراحی فرآیندی برای ارتباط گیری از طریق شبکه های اجتماعی با داخل کشور به منظور فریب کاربران نوجوان و جوان تحت عنوان کانون های شورشی پردازند.



یکی از کانون های به اصطلاح شورشی منافقین که عمدتاً از نوجوانان تشکیل شده و در محیط کوه و بیابان مناسک فرقه ای و نمادین اجرا می کنند!

پست ها، توثیت ها و به طور کلی فعالیت های ضد انقلاب نظیر گروه های سلطنت طلب در فضای مجازی همواره با واکنش های تند اعضای فعال در یگان سایبری آلبانی مواجه شده که معمولاً با همان ادبیات سخیف و توأم با فحاشی منافقین صورت می گیرد. به جرأت می توان گفت که بخشی از توان اعضای سازمان در یگان سایبری در آلبانی صرف تخریب دیگر گروه ها و جریانات ضد انقلاب، به ویژه سلطنت طلبان می شود. همین طور بخشی از برنامه سازی های گروه ها و جریانات خارج نشین معاند نیز برای افشای فعالیت های فعلی سران منافقین علیه اعضا و بازخوانی سابقه جنایت بار این گروهک صرف می شود.

کک کاری های دنباله دار منافقین و سلطنت طلبان!

رقابت گروه های ضد انقلاب در فضای حقیقی نیز سوژه های جالبی دارد که نمونه های آن در نشست های و همایش های ضد ایرانی در خارج کشور رخ می دهد. به عنوان نمونه نشست ورشو در بهمن ماه سال ۱۳۹۷ که با تلاش های مایک پمپئو در لهستان برای تشکیل یک ائتلاف جهانی علیه جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت و اتفاقاً با شکست نیز مواجه شد، در حاشیه خود میزبان تجمع گروه های مختلف ضدانقلاب از کشورهای اروپایی بود. فیلم های منتشر شده از حوادث حاشیه ای این نشست نشان می دهد که چند ساعت تجمع در هوای سرد خیابان های اطراف نشست، فقط به فحاشی میان هواداران



محدود سلطنت و اعضای منافقین که از نقاط مختلف اروپا جمع آوری و به این مکان آورده شده بودند، گذشت. دقایق پایانی تجمع ضد انقلاب نیز در صورت عدم دخالت پلیس لهستان در حال تبدیل شدن به صحنه زد و خورد میان این دو گروه بود.

دیگر تجمعات نمایشی منافقین در کشورهای مختلف اروپایی که علیه جمهوری اسلامی ایران شکل می گیرد، نیز در واقع صحنه پردازی برای نمایش توان اعضای این گروهک و حضور آن ها در کشورهای مختلف اروپاست! که اولاً با ملاحظات دقیق در فیلم برداری و ثبت نماهای پر تعداد سعی می شود، صحنه هایی پرجمعیت نمایش داده شود و ثانیاً با پرچم ها و شعارهای مختلف تلاش می شود، تجمعات به عنوان صحنه حضور مخالفان جمهوری اسلامی تحت رهبری منافقین نمایش داده شود. این نمایش های تکراری نیز که همواره در شبکه های ماهواره ای متعدد دیگر گروه های ضد انقلاب به سخره گرفته می شوند، در صورت عدم کنترل های پلیس می تواند با واکنش طرفداران دیگر جریانات معاند نظیر سلطنت طلبان به صحنه درگیری های خیابانی تبدیل گردد.

همانطور که اشاره شد بررسی مواضع دیگر گروه های ضد انقلاب نیز نشان می دهد که تنها وجه اشتراک دیگر گروه های معاند خارج نشین نفرت از منافقین است که البته به سوابق تروریستی و جنایت های این گروهک باز می گردد. عمق این مخالفت ها به اندازه ای است که در معدود مواردی که سرویس های اطلاعاتی سعی در جمعیت همه توان ضد انقلاب در یک نشست یا همایش را داشته اند، شرط حضور بسیاری از گروه ها، عدم حضور اعضای منافقین بوده است!

سه بار خودکشی در کارنامه سپاه منافقین

در طول حیات سازمان منافقین سه خودکشی بزرگ وجود دارد که تقریباً همه تحلیل ها و تاریخ نگاری ها در مورد سابقه سیاسی آن ها را تحت تأثیر قرار می دهد. بار اول از تقابل با انقلاب اسلامی ایران آغاز شد که در نهایت به حرکت مسلحانه این سازمان در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ انجامید. در آن دوره که از زبان سرکردگان این سازمان به فاز سیاسی تعبیر می شد، ۱۲ هزار ترور علیه ملت ایران در کارنامه این گروهک ثبت شد که بر اساس آمار موجود فقط تعداد کمی از آن به مقامات سیاسی، لشگری، کشوری و انقلاب اختصاص داشت و بقیه آن را مردم عادی کوچه و بازار تشکیل می دادند. در واقع خانواده های زیادی امروز در ایران وجود دارند که هر کدام به نحوی قربانی جنایت این گروهک بر سر تصاحب قدرت شدند. همچنین سازمان منافقین در آمار ترور و جنایت با فاصله ای اعجاب انگیز بالاتر از دیگر گروه های تروریستی و اپوزسیون که در دوره های مبارزه خود دست به اسلحه بردند، قرار دارد.

دوران هشت ساله دفاع مقدس در نظر اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران، بزرگترین سند افتخار این ملت در برابر صدام به عنوان یکی از منفورترین دشمنان ملت و انقلاب ایران، شناخته می شود. منافقین در همان دوره دست در دست صدام و به امید سهم گیری در صورت پیروزی صدام، علیه ملت ایران وارد جنگ شدند و خودکشی دوم خود را رقم زدند. صحنه هایی از همکاری با حزب بعث، جاسوسی، شرکت در



عملیات ها علیه ایران و در نهایت صحنه لشگرکشی به خاک ایران در عملیات مرصاد، مهم ترین صحنه های ثبت شده از این فرقه تروریست در سابقه ذهنی ملت ایران است.

خودکشی سوم نیز در درون این گروهک اتفاق افتاد که به ساختار فرقه ای و نقض بی نظیر حقوق بشر علیه نیروهایش مربوط است. این مسأله که بعد از افشای تک تک اعضای جدا شده شهرت پیدا کرد شامل طلاق های اجباری، تجاوز سرکرده به اعضای زن، قتل اعضای ناراضی و خواهان جدایی و ... نام این فرقه تروریستی را در نظر ملت ایران در زمره بزرگترین ناقضان حقوق بشر قرار داد. به عبارت دیگر چهره سازمان با وجود ادعای حقوق بشر، آزادی، حقوق زنان و ... به شکلی مثال زدنی با وحشی گری و اعمال غیرانسانی گره خورده است. امروز قریب به اتفاق مخالفین جمهوری اسلامی حاضر به پذیرش ننگ همکاری با این گروهک نیستند.

توهم بزرگی به نام آلترناتیو!

اما مهم ترین مسأله در بررسی توهم آلترناتیو سران منافقین بررسی منطقی و عقلانی ویژگی های این گروهک به لحاظ برخورداری از مؤلفه های لازم برای قرارگیری در جایگاه یک جریان آلترناتیو است؛ این که یک آلترناتیو اساساً باید دارای چه ظرفیت ها، پتانسیل ها و توانمندی ها و سوابقی باشد. غیر از این موضوع منافقین ادعای جایگاه آلترناتیو برای یک نظام قدرمند، پرنفوذ و مقتدر به نام جمهوری اسلامی ایران را دارند که امروز بزرگترین مانع در برابر نفوذ و تحمیل اراده آمریکا در منطقه غرب آسیا و حتی دنیاست. در واقع چنین آلترناتیوی نیاز به مؤلفه های برجسته ای دارد تا بتواند پاسخگوی نیاز عده ای احتمالاً مخالف نظام شود و از این طریق بتواند پشتوانه مردمی را در اختیار خود بگیرد.

مسأله اول در مورد منافقین که خود توضیح کاملی برای مسأله دوم نیز محسوب می شود، این است که این گروهک اساساً از یک ساختار فرقه ای و با برخورداری از حدود پنج هزار نیرو در سراسر مفرها و پایگاه هایش در آلبانی، فرانسه، آمریکا و دیگر کشورها نظیر آلمان و استرالیا تشکیل شده است.

اصلی ترین تجمع استعداد نیرویی این گروهک در کشور آلبانی و در پشت حصارهای به شدت کنترل شده شکل گرفته و به گواهی جدا شده ها از این فرقه، اکثر این نیروها یا منتظر فرصتی برای فرار هستند یا به دلایلی همچون ترس از عاقبت جدایی یا عدم امکان زندگی مستقل به دلیل کهولت سن با این گروه مانده اند. این چند هزار نفر همه دارایی این گروهک بوده و دیگر هیچ استعداد قابل اعتنایی که اکنون در ایران حاضر به پیوستن به این فرقه تروریستی باشد وجود ندارد.



کمپ منافقین در آلبانی

این ویژگی ها هیچ شباهتی به آلترناتیو یک نظام سیاسی ندارند، بلکه بیشتر به یک گروهک یا همان فرقه ای می ماند که با مناسبات و ساختارهای ضد بشری اش صرفاً به عنوان یکی از کمترین امکانات دشمنان ایران اجازه حیات یافته تا شاید روزی در گوشه ای از طرح های ضد ایرانی بتواند نقش ایفا کند.

منافقین حتی با همه کمک های آمریکا و دست و پا زدن هایی که به قیمت جان ده ها نفر از نیروهایشان تمام شد، نتوانستند پایگاه خود در عراق بحرانی در سال های ابتدایی دهه نود را حفظ کنند. زیرا صرفاً اراده جمهوری اسلامی بر دور کردن این گروه حتی از خاک کشور همسایه اش بود و البته که اجرایی شد.



منافقین در کمپ تیرانا در آلبانی



و در نهایت آلترناتیو باید یک حداقلی از توانمندی ها را برای ورود به عرصه سیاسی یا نظامی داشته باشد. صحبت در مورد عدم مقبولیت و محبوبیت این گروهک در ایران که توضیح واضح است. صحبت در مورد توانایی های سیاسی و نظامی این فرقه نیز حول اعضایی اکثراً ناراضی، منزوی، شکست خورده روحی و روانی با میانگین سنی بیش از ۶۰ سال است که اکنون از سر ناچاری یا اجبار در این تشکیلات باقی مانده اند.

غیر از سرکردگانی که دست به خون آلوده دارند و تنها محل امن برای اختفای آن ها همان مقرهای سازمان است و عده ای پیرمرد و پیر زن که در واپسین روزهای عمر دیگر جایی برای رفتن ندارند، کسی حاضر به باقی ماندن نیست. به عبارت دقیق تر منافقین همان دو- سه هزار نفر اعضای خود در آلبانی را نیز در اختیار خود نداشته و نمی توانند بر روی ظرفیت آن ها حساب باز کنند. دلیل استفاده از گدایان خیابان گرد، بی خانمان ها و کارتن خواب ها و همچنین دانشجویان تبعه دیگر کشورها در همایش های منافقین نیز از جمله دلایل همین ضعف فرقه رجوی است.



در واقع گروهک رجوی هیچ شاخصه ای را برای این که بتواند به عنوان آلترناتیو نظام ایران و اساساً هر نظام سیاسی دیگری مطرح شود، ندارد. با معیارهای ادبیات سیاسی می توان حتی این گونه بیان کرد که منافقین حتی در رده گروه های اپوزسیون نیز جای نمی گیرند. یک فرقه با سابقه اقدامات تروریستی شاخصه های اپوزسیون را نیز ندارد، خصوصاً این که منافقین هیچ گاه مانند یک اپوزسیون نیز رفتار نکرده و به جای اتکا به ملت خود به دامن عراق و آمریکا و عربستان و رژیم صهیونیستی یا به عبارتی دشمنان ملت ایران پناه برده و مطابق با اهداف آن ها ایفای نقش کرده اند. آنچه در واقعیت به عنوان تلاش های این فرقه تروریستی برای قرارگیری در جایگاه آلترناتیو نظام ایران شناخته می شود، مجموعه ای از اقدامات تبلیغی و نمایشی است که صرفاً بتواند در میان اپوزسیون پراکنده ناتوان نظام ایران سربلند کرده و در رقابت تصاحب حمایت های مادی و معنوی دشمنان ملت ایران پیروز می شود.

منافقین؛ تهدیدی برای امنیت اروپا زنگ خطر در آلبانی به صدا درآمد.

تهدید امنیتی حضور گروهک منافقین در آلبانی به گونه ای است که اگر این تروریست های با تجربه به هر دلیلی برای آغاز ترور و خشونت مأموریت پیدا کنند، نه فقط کشور آلبانی، بلکه کل اروپا مجبور به پرداخت هزینه های آن خواهد شد .



گروه امنیتی - دفاعی خبرگزاری فارس - مرداد ۹۸

موقعیت خود انجام داده است که البته در کنار حمایت آمریکایی ها، مسیر پرچالشی را پیش روی دولت عراق در برای اخراج این گروه تروریستی قرار داد.

اکنون منافقین در آلبانی با وجود حمایت های آمریکا، با استفاده از تجربه قبلی در عراق از همان روزهای اول در حال فعالیت برای تبه کاری خود در حوزه های مختلف هستند تا در

بررسی رفتارهای سازمان منافقین در یک دهه پایانی حضور در عراق نشان می دهد که این گروهک پس از سقوط صدام دیکتاتور عراق، در یک دهه پایانی حضور خود در این کشور مجموعه ای از اقدامات را برای نفوذ در حاکمیت جدید عراق، جلب حمایت های عشیره ای و قبیله ای، تفرقه افکنی، سوءاستفاده های اقتصادی و به طور کلی مجموعه ای از اقدامات تبه کارانه را برای ماندن در این کشور و حفظ



نهایت موقعیت خود در این کشور اروپایی را تحکیم بخشند. بررسی بخشی از نمونه اقدامات منافقین در آلبانی و مقایسه آن ها با تحرکات این فرقه در عراق، هم می تواند مسیری برای پیش بینی دیگر تبه کاری های احتمالی این گروهک در آلبانی باشد و هم خطرات محتمل حضور بلند مدت تروریست ها در اروپا را نشان می دهد.

نفوذ در بخش هایی از حاکمیت

سی سال حضور منافقین در عراق و حمایت های همه جانبه دیکتاتور پیشین این کشور فرصت های بسیاری برای منافقین ایجاد کرد تا در دستگاه اطلاعاتی عراق تا بخش های مختلف حاکمیتی این کشور نفوذ کنند. بعد از سقوط صدام و با توجه به تغییرات نه چندان عمیق و ریشه ای در بخش های از حاکمیت جدید این کشور باعث شد تا در سال های اول تشکیل دولت جدید عراق، نفوذ منافقین همچنان باقی بماند. این گروهک با بخش های از پارلمان جدید عراق، آن بخش از نیروهای نظامی این کشور که بعد از ظهور داعش خیانت کردند و برخی از وزارتخانه ها ارتباطاتی پنهان ایجاد کرده بود و همین مسأله نیز حاکمیت عراق را برای اخراج این گروه تروریستی از خاک عراق با چالش جدی رو به رو ساخت.

منافقین حتی از ارتباطات خود در عراق، غیر از بهره برداری های سیاسی، بهره اقتصادی و اطلاعاتی نیز می بردند. برخی از اعضای پارلمان عراق به شکل آشکار برای منافع این گروه تروریستی رایزنی می کردند. مشابه این اقدامات امروز در کشور آلبانی نیز مشاهده می شود. به

گفته برخی از اعضای جدا شده از منافقین، عوامل این گروهک موفق شده اند تا با پرداخت رشوه و پشتیبانی آمریکای در بخش هایی از حاکمیت آلبانی نفوذ کرده و از این ارتباطات پنهان برای پیشبرد منافع خود بهره می برند. به عنوان مثال سران این گروهک برای تحت فشار قرار دادن اعضای جدا شده در آلبانی از این ارتباطات بهره می برند. این شیوه فعالیت منافقین دقیقاً مشابه روش های این گروهک در ارتباط گیری با برخی شخصیت های سیاسی فاسد آمریکایی است که با دریافت رشوه های کلان حتی در دولت آمریکا به دنبال تأمین منافع این فرقه تروریستی هستند!

محبوبیت و حمایت مردمی با رپرتاژهای رسانه ای!

در ماه های پایانی حضور منافقین در اشرف شاهد بودیم که سرکردگان این فرقه در حالی که هنوز نمی خواستند حکم اخراج را بپذیرند، دست به هر ابزاری می زدند تا به روش های مختلف مانع از اجرای این تصمیم قانونی دولت عراق شوند. یکی از این اقدامات نمایش حمایت ملت عراق اعم از قبایل و عشیره های این کشور از این سازمان تروریستی بود!

بگذریم که اساساً سابقه جنایت ها، خیانت ها و بلعیدن منابع مالی این کشور خاطره ای بود که هیچ گاه ملت عراق از آن نخواهند گذشت، اما با این حال منافقین سعی داشتند حداقل به اغنای طرف های اروپایی صاحب تصمیم در این پرونده، اثبات کنند که ملت عراق هیچ مشکلی با وجود آن ها در خاک کشور خود نداشته و حتی از این گروهک تروریستی حمایت می کنند!



عموماً مکتوب عراقی منتشر می شد. سران منافقین برای بهره تبلیغاتی و رسانه ای مبالغ قابل توجهی به برخی مطبوعات محلی و نه چندان مطرح عراقی پرداخت می کردند تا این گونه رپرتاژها را به چاپ برسانند.

جذب سالمندان با دندانپزشکی رایگان!

اکنون در آلبانی مشابه به رفتارهای منافقین در عراق را می توان مشاهده کرد که سعی دارند مردم آلبانی را در ارتباطی دوستانه و مسالمت آمیز با خود نشان دهند. در همین رابطه در چند مرحله گروه هایی از افراد سالمند در آلبانی برای دریافت خدمات پزشکی به کمپ این گروهک در تیرانا برده شدند و تصاویری نیز از ارائه رایگان خدمات دندانپزشکی یا ویزیت و آزمایش پزشکی برای آلبانیایی های ساکن اطراف کمپ منافقین، از رسانه های این گروهک پخش شد.



کمپ منافقین در آلبانی

نشان می دهد مردم آلبانی در ارتباط با این فرقه تروریستی رابطه ای دوستانه و مسالمت آمیز

حضور برخی از عراقی ها که به ادعای منافقین از سران قبایل مطرح این کشور بودند در میهمانی ها و مناسبت های مختلف در پادگان اشرف و ابراز حمایت از این گروهک نمونه هایی بود که پیوسته توسط منافقین رسانه ای می شد. اما در واقعیت احساس ملت عراق نسبت به این گروهک متأثر از سال ها همدستی با صدام، غارت منابع عراق و ترور و جنایت در این کشور باعث شده بود که گروه هایی مردمی در عراق بارها سعی کنند با ورود به پادگان اشرف، انتقام خون شهدایی خود را از این تروریست ها بگیرند. حمله گروه «فرزندان انتفاضه شعبانیه» به پادگان اشرف که منجر به مرگ تعدادی از اعضای رده بالای منافقین شد نیز از نمونه های آن است.

در همین رابطه به صورت روزانه و حتی هفتگی مطالبی رپرتاژگونه در تأیید و حمایت از منافقین از زبان سران قبایل عراقی در برخی رسانه های

در برخی رسانه های کشور آلبانی نیز در همین رابطه رپرتاژهایی سفارشی منتشر می شود که



دارند. حال اگر اخبار، گزارشات و تحلیل های واقعی رسانه ها در آلبانی را با کلید واژه «مجاهدین خلق» مرور کنیم، می بینیم که پیوسته در مورد سابقه تروریستی منافقین، تهدیدات مربوط به اقامت این گروهک در کشور آلبانی و لزوم خروج آن ها صحبت می شود. با این حال امروز هزینه های قابل توجهی از سوی منافقین در آلبانی صرف می شود تا مانع شکل گیری مطالبه مردمی و رسانه ای علیه این گروهک شود.

تکرار تهدیدات امنیتی یک فرقه تروریستی

با مرور رفتارهای فریکارانه فرقه رجوی در آلبانی که رونوشتی از اقدامات این گروهک در سال های پایانی حضور در عراق است، می توان این احتمال را نیز جدی گرفت که تهدیدات امنیتی منافقین در عراق، می تواند در آلبانی نیز

مأموریت ها یا دستیابی به برخی اهدافش دست به ترور و جنایت بزنند.

همانطور که در سال های ناامنی عراق که با حضور نظامیان آمریکایی و جولان گروه های تروریستی در این کشور ایجاد شده بود، منافقین در پادگان اشرف به آموزش اعضای القاعده می پرداختند و عوامل انتحاری گروه های تکفیری را آماده می کردند، این رفتارها در آلبانی نیز می تواند تکرار شود. در سال های حضور نظامیان آمریکایی در عراق، آمریکایی ها برای توجیه تداوم حضور خود در عراق نیاز به ناامنی در این کشور داشتند. به عبارت دیگر ایالات متحده آمریکا حضور نظامی خود در عراق را به بهانه مبارزه با تهدیدات تروریستی توجیه می کرد.

در آن سال ها منافقین در بخشی از مأموریت های خود وظیفه داشتند تا عوامل انفجارات عراق را در پادگان اشرف آموزش دهند؛ مسأله



ای که در همان سال ها توسط برخی رسانه های آمریکایی فاش شد.

تکرار شود. به عبارت دیگر این گروه ذاتاً تروریست می تواند دوباره برای برخی از



در ساده ترین احتمال باید این مسأله را مطرح کنیم که اگر دوباره سیاست های آمریکا به گونه ای رقم بخورد که مشابه حادثه تروریستی یازده سپتامبر، دوباره نیاز به اقدامی برای توجیه یک جنگ دیگر با مشارکت اروپا یا توجیه یک ائتلاف جهانی دیگر باشد، چه کسی و چه گروهی باید بهانه را فراهم کند؟! آیا طراحی و اجرای یک اقدام تروریستی در خاک اروپا برای گروهی مثل منافقین با سابقه و تجربه طولانی در حوزه ترور و جنایت، اقدام غیر قابل باوری است؟ آیا منافقین که یک روز در عراق برای پیشبرد اهداف آمریکا دست به کثیف ترین عملیات ها می زدند، این بار از ارائه خدماتی مشابه به آمریکایی ها، امتناع می کنند؟ آیا این گروهک تاکنون غیر از این نوع خدمات تروریستی خدمات دیگری به آمریکایی ها ارائه داده است؟

غیر از احتمال سفارش های آمریکایی ها برای ورود دوباره منافقین به تحرکات ضد امنیتی و تروریستی، خود منافقین نیز در صحنه های متنوعی بنا به نیازهایشان در تأمین اهداف سیاسی بارها دست به اسلحه شده اند. به عنوان نمونه زمانی که دولت قانونی عراق، اخراج منافقین را در اولویت های خود قرار داده بود، این فرقه تروریستی با مشغولیت سازی برای دولت عراق بارها به طراحی و اجرای اقدامات تروریستی در خاک این کشور دست زده است. بنا به مواردی که از سوی پلیس عراق اعلام شد و دستگاه امنیتی و اطلاعاتی عراق اطلاعات آن را منتشر کرد، منافقین در اجرای تعدادی اقدام تروریستی با هدف ایجاد اختلافات مذهبی در عراق نقش محوری داشته اند.

به عنوان مثال انفجار مساجد اهل سنت عراق با هدف انتساب این اقدامات به شیعیان یا بالعکس از جمله تحرکاتی بوده که از سوی این گروهک برای ایجاد درگیری های مذهبی و در نتیجه ناامنی با هدف مشغولیت سازی برای دولت عراق انجام گرفته است. حال سؤال اینجاست که اگر بنا به اقتضای شرایط این فرقه تروریستی در اروپا نیاز به فعالیت های مشابه از سوی سرکردگان منافقین احساس شود، آیا گروهی با چنین سابقه ای از تکرار جنایت، این بار در جغرافیای اروپا، ابا دارد؟!

خطر تکرار اقدامات ضد امنیتی منافقین زمانی بیشتر ملموس می شود که بدانیم در حال حاضر رسانه های این کشور پیوسته در مورد خطر حضور این گروهک تروریستی در خاک خود هشدار می دهند و با مطالبه از دولت آلبانی خواستار خروج این تروریست ها از کشورشان شده اند. پلیس و دستگاه امنیتی آلبانی نیز در گزارشات خود نسبت به این گروهک ابعاد خطرآفرین حضور آن ها را بیان کرده اند. به عنوان مثال یک سند محرمانه از دستگاه امنیتی آلبانی که بعداً در اختیار رسانه ها قرار گرفت نشان می دهد سرویس اطلاعاتی این کشور منافقین را یک فرقه تروریستی خطرناک تشخیص داده است که در سال های حضور در عراق اقدامات ضد امنیتی زیادی مرتکب شده است. آن ها حتی به حذف فیزیکی اعضای ناراضی توسط سران این فرقه اشاره کرده اند و یادآور شده اند که مناسبات فرقه ای این گروهک همچنان ادامه دارد و احتمال تکرار چنین وقایعی در کشور آلبانی نیز دور از انتظار نیست.



تروریست ها نباشد و آلبانی هم در نهایت در قبال چندین و چند امتیاز از سوی آمریکایی به این تصمیم تن داد. امتیازاتی همچون پرداخت سالانه ۲۰ میلیون دلار بابت میزبانی از این فرقه تروریستی و کمک به خروج از انزوای بین المللی در اروپا باعث شدند تا این کشور به میزبانی یک فرقه خطرناک تن در دهد.

اکنون با گذشت بیش از ۳ سال از حضور این فرقه در آلبانی، دولت این کشور تحت فشار رسانه ها و مطالبات عمومی مجبور به پاسخگویی شده و کمترین اقدام واکنشی نیز اظهار نظر وزیر کشور آلبانی در قبال منافقین بوده است که به این گروه هشدار داده: «این گروه برای زندگی و نه فعالیت سیاسی در آلبانی پذیرفته شده اند، البته ورود آن ها به آلبانی خطر خاصی به همراه دارد... آن ها ریسک کارهای خشونت بار دارند.»

مسأله عضوگیری و آموزش برای ورود به گروه های تروریستی نیز یکی از اقدامات جدی منافقین است که در سوابق آن ها فراوان دیده می شود. در چند سال اخیر و در زمانی که داعش در عراق و سوریه نیاز به سرباز داشت تا برایش بجنگند! اروپا یکی از تأمین کنندگان جدی این گروه تروریستی و تکفیری بود. مدارس مذهبی و مساجدی که با پول سعودی ها در کشورهای اروپایی فعالیت می کنند با تبلیغ وهابیت خدمت زیادی برای عضوگیری و اعزام سرباز به قصد کمک به داعش ارائه دادند. سازمان منافقین نیز با چنین سابقه و تجربه ای اکنون می تواند همین نقش را برای ادامه حیات گروه های تروریستی انجام دهد.

همین خطرات محتمل در مورد حضور تشکیلاتی منافقین هم باعث شد تا در نهایت هیچ کشوری در اروپا حاضر به میزبانی این



پرداخت هزینه های آن خواهد شد! به عبارت دقیق تر میزبانی از یک گروه تروریستی با ساختار فرقه ای به شکلی که تشکیلات و ساختار آن حفظ شود، به علاوه بی توجهی به هشدارها در این مورد بدون شک ورود ناامنی به خاک آلبانی و خاک اروپا محسوب می شود.

درواقع دولت آلبانی کاملاً واقف به تهدیدات منافقین، اکنون سعی دارد برای کنترل و مهار تهدیدات آن ها فعالیت کند، اما واقعیت این است که اگر این تروریست های با تجربه به هر دلیلی برای آغاز ترور و خشونت مأموریت پیدا کنند، نه فقط کشور آلبانی، بلکه کل اروپا مجبور به





نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

حسین جان بیا تا مردم ترا ببینم



قسمتی از مصاحبه با خانم رقیه علی آبادی مادر آقای حسین شجاعی علی آبادی از قزوین (اسیر در فرقه رجوی)

۷۶

پسرم ۱۹ ساله و سرباز بود و یک سال خدمت کرده بود. مجاهدین به مقر آن ها حمله می کنند و آن ها را به اسارت می برند. همشهری ما سرباز بود، خبر می شود که بچه های ما به اسارت گرفته شده اند، به ما اطلاع دادند. پدر حسین آقا وقتی مطلع شد که حسین گم شده دو بار دنبال حسین به پادگان رفت. بعداً خبر شدیم که در قرارگاه اشرف و در جمع سازمان مجاهدین هستند. چند باری به اشرف و لیبرتی رفتیم ولی موفق به ملاقات نشدیم.





پیام خانم رقیه علی آبادی به فرزند اسیرش آقای حسین شجاعی علی آبادی

حسین جان، سلام، من مادرت هستم، امیدوارم حداقل چهره ی من به یادت مانده باشد. فرزندم دلم برایت بسیار تنگ شده، دیدن روی ماهت برای من یک آرزوی بزرگ شده. من و پدرت همیشه به یادت هستیم.

حسین جان، پدرت خیلی پیر شده و سخت بیمار است. دلبندم برادرانت همه در زندگی موفق هستند، خواهرهایت هم ازدواج کرده اند. برادرزاده ها و خواهرزاده ها همگی از تو می پرسند و سراغت را می گیرند. حسین جان تو که خیلی مهربان بودی چرا ما را فراموش کرده ای و یادی از ما نمی کنی؟ من همیشه به عکست نگاه می کنم و ساعت ها گریه می کنم. از پنجره ی خانه به کوچه نگاه می کنم شاید تو را ببینم که مثل قدیما به سمت خانه می آیی و چشمم به جمالت روشن می شود.

دلبندم بیا تا عمری هست تو را سر و سامان دهیم. حسین جان دوریت ما را پیر کرده، راستی دوست آقا قربان یادت هست ازدواج کرده و صاحب بچه شده، حسینم جای تو در بین خانواده خیلی خالی است، مراقب خودت باش.



رجوی ها برده داران بزرگ



لطفاً به نمونه های زیر توجه کنید:

حزب بعث صدام برای بردن آن ها به زندان مخوف ابوغریب و شکنجه و حبس انفرادی آنان

۵ - ممنوعیت حق انتخاب در اولیه ترین مسائل انسانی، همچون انتخاب نوع پوشش، انتخاب نوع غذا، انتخاب نوع کار و....

۶ - ممنوعیت ازدواج و زندگی مشترک و حتی داشتن عواطف به هر شکل و هر نوع نسبت به کسی

۷ - ممنوعیت یاد کردن از خانواده، پدر، مادر، خواهر، برادر و فرزند، تحت این عنوان رجوی ساخته که « خانواده کانون فساد است.»

۸ - ممنوعیت استفاده از وسایل ارتباط جمعی همچون تلویزیون، رادیو، اینترنت، روزنامه، و غیره

۹ - ممنوعیت استفاده از وسایل ارتباطی همچون تلفن، نامه، موبایل و غیره مگر در موارد خاص که فرقه در آن منفعت مشخصی داشت

۱ - بردن افراد به عراق بدون اجازه اطلاع به خانواده آنان و حتی در موارد زیادی بدون اطلاع خود فرد نسبت به جایی که می رود و برنامه ای که برایش در نظر گرفته شده است.

۲ - گرفتن مدارک هویتی و شناسایی از افرادی که وارد قرارگاه های فرقه در عراق می شدند و از بین بردن این مدارک برای بی هویت کردن افراد و ممانعت از فرار و بازگشت.

۳ - ممنوعیت خروج از قرارگاه اشرف برای سالیان طولانی و به طور مشخص از سال ۱۳۷۳ که از سوی رجوی به تمام افراد ابلاغ گردید که دیگر «خروج از فرقه ممنوع است». این موضوع باعث گردید تا برخی از افراد که دیگر راهی برای خروج نمی یافتند دست به خودکشی بزنند .

۴ - تحویل کسانی که علی رغم تمام مشکلات و موانع ایجاد شده از طرف فرقه و ارتش عراق، اقدام به فرار از قرارگاه های فرقه می کردند، به



مانند فریب افراد برای جذب، اخاذی، جاسوسی، خبرگیری و غیره

۱۰ - ممنوعیت مطالعه به هر شکل و هر نوع

۱۱ - ممنوعیت فکر کردن

در سال ۱۳۷۶ وقتی مریم قجر عضدانلو از فرانسه به عراق بازگشت، در اولین نشست عمومی گفت:

من به همه فرماندهان شما ابلاغ کردم تا زمان در «اختیار خود» شما را بگیرند (تا آن زمان، در اواخر روز پنج شنبه، چند ساعت برای انجام کارهایی همچون استحمام و لباسشویی به افراد زمان در اختیار خود داده می شد). تجربه نشان داده که شما در این زمان به مسائل ضد انقلابی فکر می کنید. به فرماندهان تان گفتم که آن قدر از شما کار بکشند تا شب ها مثل جنازه بیافتید و نتوانید فکر کنید، چرا که افکار شما ضد انقلابی است (منظور از انقلاب، بحث طلاق رجوی است).

۱۲ - ممنوعیت صحبت دو نفره که در درون فرقه به این کار «محفل» می گفتند و کسانی که حین انجام محفل دیده می شدند مورد محاکمه و برخورد قرار می گرفتند چرا که رجوی ابلاغ کرده بود «محفل شعبه سپاه پاسداران است» و به این ترتیب رجوی ها افراد تشکیلات خودشان را برای ایجاد رعب و وحشت به عنوان نفر سپاه پاسداران مورد برخورد قرار می دادند.

۱۳ - ممنوعیت داشتن عاطفه نسبت به هر کس به غیر از رهبر (تمامی عشق و علاقه می بایست صرفا نثار رهبر فرقه می شد).

مریم قجر عضدانلو در یکی از نشست ها برای لایه های بالاتر فرقه گفته بود: «عاطفه یک چیز کثیف بورژوازی است و شما باید فقط نسبت به مسعود عاطفه داشته باشید.»

۱۴ - ممنوعیت اعتقاد به هر دین و مذهب و مرامی غیر از آنچه رجوی به عنوان شیعه اثنی عشری معرفی می کرد و وادار کردن افراد به تغییر دین شان

۱۵ - فریب کودکان زیر سن قانونی و کشاندن آن ها به قرارگاه های فرقه رجوی در عراق و مجبور کردن آنان به ماندن در عراق



۱۶ - اجبار اعضا برای شرکت در نشست های شستشوی مغزی و تحقیر افراد همچون «نشست های تنگه و توحید»، «نشست بند های انقلاب طلاق»، «نشست بند ف (فردیت)»، «نشست حوض»، «نشست های روزانه ی عملیات جاری»، «نشست طعمه»، «نشست های غسل هفتگی» و...

۱۷ - ندادن اجازه ملاقات به خانواده هایی که بعد از سرنگونی صدام متوجه حضور فرزندان شان در عراق شده و برای انجام دیدار به قرارگاه اشرف می رفتند. برخی از این خانواده ها چند سال در پشت درب قرارگاه اشرف تحصن کردند اما اجازه ملاقات نیافتند. و بسیاری موارد دیگر...



داوطلبانه به خط مقدم جبهه رفت

و خانواده ها مجاز به ملاقات با فرزندانسان هستند. به همین جهت من به همراه گروهی از خانواده ها به سرپرستی خودم عازم عراق شدیم و با مشقات فراوان به مقر مجاهدین خلق در عراق رفتیم. گفتیم طبق ادعای مسعود رجوی ما برای ملاقات با فرزندانمان آمده ایم. مسئولان قرارگاه اشرف مجبور شدند به ما مجوز ملاقات

پسرم اواخر خدمت سربازی اش بود که در سومار مفقود الاثر شد. ساعت ده شب ارتش عراق تک زده بود. من پنج هفته بعد توسط یکی از دوستان پسرم از سرنوشت ایشان مطلع شدم. دوستش می گفت که سعید به سرش ترکش خورده و فریاد می زده سوختم سوختم. پس از دو سال بی خبری از پسرم، مطلع شدم که ایشان در عراق



بدهند.

با آن که رسانه های عراق به ما قول داده بودند شاهد و ناظر حضور ما در جلوی کمپ اشرف باشند متأسفانه هیچ رسانه ای در آن محل حضور نیافت. ما با ترس و وحشتی که در وجودمان بود از تصمیم خود منصرف نشدیم و عزم ورود به قرارگاه را کردیم. مسئولان کمپ به ما اجازه ورود دادند و در محوطه ای قرار گرفتیم. در حالی که من رو به رو را نگاه می کردم دیدم جوانی نحیف و لاغر به طرف من

اسیر می باشد. یکی از دوستان پسرم شاهد بوده که روزی یک اتوبوس وارد کمپ ارتش عراق می شود و با خرید سیصد نفر از اسرای ایرانی از جمله فرزند من توسط رجوی، آن ها را به کمپ مجاهدین خلق منتقل می کنند. در زمان انتقال از اسارتگاه ارتش عراق به کمپ مجاهدین خلق، پسرم مجروح بوده و ایشان را با برانکارد به آنها تحویل می دهند.

در سال ۸۱ مسعود رجوی مدعی شده بود که ما مانع ملاقات اعضا با خانواده هایشان نمی باشیم



می آید. جلو آمد و گفت مادر؛ در حالی که دستم را روی سینه اش گذاشتم گفتم پسرم اشتباه آمدی من مادر تو نیستم. گفت چرا؟ گفتم نشانه ای بده، شما را نمی شناسم. دستش را بلند کرد و نشان سوختگی زمان کودکی اش را به من نشان داد. تازه فهمیدم که این آقا فرزند من است. شما تصور کنید من مادر چه حالی داشتم، روی پاهای پسرم افتاده بودم و فریاد می زدم عزیز دلم دوستت دارم. او می گفت مادر تا حالا کجا بودی؟ چرا دنبالم نمی آمدی؟ گفتم تو چه می گویی هفده سال است که دنبالت می گردم. ما همدیگر را در آغوش گرفتیم.

در طی سه روز ملاقات ما در کمپ، سرگروه دیگر ما را بدون لباس، دست بسته دم در قرارگاه نگه داشته بودند. وقتی بعد از سه روز، ایشان را دیدیم حال خیلی بدی داشت.

چند سال طول کشید که دوباره با دو تا از دخترهایم برای ملاقات رفتیم. سال بعدش در ملاقات سوم که به اتفاق برادر و دو خواهرش بودیم پسرم را وادار کردند که مقابل ما قرار بگیرد. پسرم عکس ها و نامه های خانوادگی را جلوی ما پرت کرد و می خواست که از ما دور شود که یک آقای همراه ما او را نگه داشت. چون من از ناراحتی بیهوش شدم مأموران فرقه مجبور شدند اجازه بدهند که من با پسرم یک ساعت ملاقات داشته باشم. (در سفر سومی که به عراق داشتیم با ما بد رفتاری کردند و رفتار سعیدم معلوم بود که اجباری است).

سه شب پشت در قرارگاه آتش روشن می کردیم تا گرم شویم، در نهایت موفق به دیدار با فرزندانمان شدیم. در سفر چهارمی که به همراه

خانواده های اصفهان به عراق رفتیم شب در اشرف ماندیم و بدون دردرس بیرون آمدیم.

اینک بیش از بیست سال است که سعید را ملاقات نکرده ام.

پسرم در اداره تسلیحات ارتش کارمند بود و مدارکش موجود است. او می توانست به جبهه نرود با وجود این برای دفاع از وطن و ناموش اداره را رها کرد و داوطلبانه به خط مقدم جبهه رفت. او می گفت اگر ما نرویم شما اینجا امنیت ندارید. من به عنوان یک مادر نمی توانم باور کنم که پسرم قلباً جزو فرقه رجوی شده باشد چون فرزندم شناختی از اعتقادات و سلوک سازمان مجاهدین خلق نداشت.

پیام خانم معصومه رضایی به فرزندش آقای سعید فرج اله حسینی:

سعیدم دوستت دارم. قربانت بروم، بابا که ترا ندید و با ناامیدی از دنیا رفت. می دانم در شرایطی نیستی که با من راحت حرف بزنی و جوابم را بدهی ولی من با همه وجودم آرزو می کنم و از خدا می خواهم شرایطی فراهم شود تا رو به روی هم بدون مانع، بدون ترس، چون خدا هست، قرار بگیریم و عاشقانه همدیگر را بغل کنیم و بقیه عمر را که نمی دانم این عمر برای من چقدر است با هم زندگی کنیم.



ریاست جمهوری انتصابی و مادام العمر



بود، مریم رجوی به سمت رییس جمهور آینده ایران انتخاب و در ۳۰ مهر همان سال توسط مسعود رجوی اعلام بیرونی گردید. این تأخیر ۲۴ روزه در اعلام بیرونی ریاست جمهوری مریم برای این بود که در این فاصله او بتواند عراق را ترک کرده و به فرانسه برود، زیرا اگر قبل از ورود او به فرانسه، عنوان ریاست جمهوری اش اعلام می شد این احتمال وجود داشت که دولت فرانسه ویزای ورود به مریم ندهد، مسعود رجوی از مدت ها قبل این برنامه را تدارک دیده بود.

سمت "رییس جمهور برگزیده مقاومت" برای مریم رجوی بی محتوا و تحمیلی بود، زیرا که او بدون رعایت انتخابات آزاد چند گزینه ای و صرفاً از جانب شوهرش دارای این عنوان گردید و حتی برخی اعضای شورای ملی مقاومت هم با این امر مخالف بودند. انتخاب مریم رجوی خارج از عرف و قوانین شناخته شده بین المللی و دموکراسی های تعریف شده در اکثر کشورهای جهان بود. مدت زمان مشخصی برای ریاست جمهوری وی تعیین نشده بود و منتخب مردم ایران نبود. یک فرقه حداکثر ۴۰۰۰ نفری که غالب آنان به زور و اجبار در اسارت فرقه به سر می برند صحبت از رییس جمهور منتخبی می کنند که حتی بخشی از جمعیت ۸۰ میلیون نفری ایران، یا لاقلاً ایرانیان خارج از کشور، در گزینش آن شرکت نداشته اند و حتی با تمام وجود از فرقه رجوی و رییس جمهور معرفی شده اش بیزار می باشند. عملکرد فرقه تروریستی مجاهدین خلق در این مورد، فقط در چهارچوب حکومت های دیکتاتوری و گروه های فرقه ای که همه رهبران آن ها خود انتصابی، مادام العمر، و تام الاختیار هستند می گنجد.

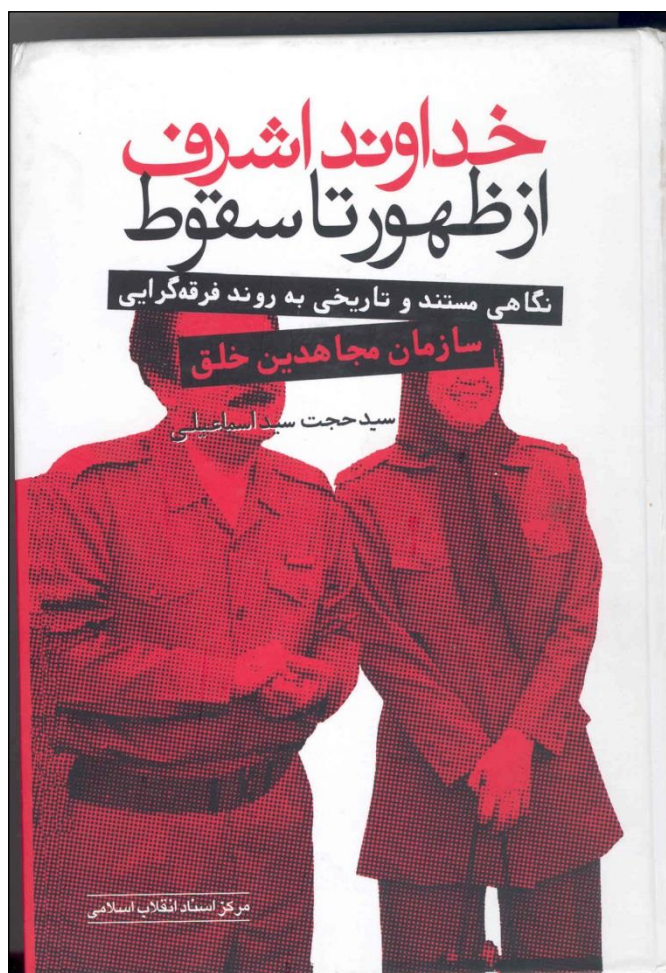
مسعود رجوی در ۲۶ مهر ۱۳۶۸ مریم قجر عضدانلو (رجوی) را به عنوان مسئول اول سازمان مجاهدین خلق معرفی کرد، و این در حالی بود که خود او تا آن زمان این عنوان را یدک می کشید. با این معرفی در حقیقت مسعود رجوی جایگاه ویژه ای برای خود قائل شد. پایه این اقدام در واقع در سال ۱۳۶۴ در پاریس با طلاق مریم از مهدی ابریشمچی و ازدواج او با مسعود رجوی گذاشته شده بود و با این طلاق و ازدواج، مجاهدین خلق از نظر اجتماعی شدیداً افت کرده و روند تبدیل شدن به یک فرقه مخرب کنترل ذهن را آغاز نمودند.

در ۶ شهریور سال ۱۳۷۲ در اجلاس شورای ملی مقاومت در عراق که مسعود رجوی مسئول آن



پذیرش نیست که ۰,۰۰۹ درصد مردم یک کشور برای تمام آن ها تصمیم بگیرند. غیر از دیکتاتوری و قدرت طلبی، برای کارهای از این دست، چه نامی می توان انتخاب کرد؟ این کار تنها شعارهای خود مجاهدین خلق مبنی بر طرفداری از دموکراسی و احترام به مردم را نقض کرده است و تأییدی است بر تجاوز به حقوق مردم ایران از سوی مجاهدین خلق.

تمام مردم یک سرزمین حق دارند تا در انتخاب فردی که قرار است زمام امور آن کشور را به دست بگیرد مشارکت داشته باشند. جمعیت اعضای سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۷۲ در بهترین حالت بیشتر از ۵ یا ۶ هزار نفر نبوده است در حالی که جمعیت ایران طبق آمار رسمی سرشماری بین ۵۵ تا ۶۰ میلیون نفر بوده است. یعنی مجاهدین حدوداً ۰,۰۰۹ درصد جمعیت آن روز مردم ایران بوده اند. اگر حتی خوشبینانه به موضوع نگاه کنیم که تمام اعضای آن روز مجاهدین خلق با انتخاب مریم موافق بوده اند قطعاً در نظام های سیاسی بین المللی هم قابل





رضا جان، همیشه به فکر هستم



نامه آقای مرتضی بلالی به برادرش رضا بلالی (اسیر در فرقه رجوی)

سلام! امیدوارم حالت خوب باشد. من قبلاً هم برای شما نامه ارسال کردم. هدف من از نوشتن نامه برای شما بعد از چندین سال دوری، می خواستم احوال شما را جويا باشم. نمی دانم چرا جواب مرا نمی دهی ناسلامتی من برادر شما هستم. از نظر شما که اشتباه نکردم؟! تماس گرفتن شما با من چقدر وقت شما را می گیرد که شما حاضر نیستید با من تماس بگیرید؟! من سنی را پشت سر گذاشتم حتماً که شما هم همین طور سنی را پشت سر گذاشته اید.

بعضی وقت ها به یاد خاطرات قدیم می افتم که چه دورانی با هم داشتیم و چی شد که چندین سال از هم دور شدیم؟ من خبرها را دنبال می کنم و می دانم در حال حاضر که در کشور آلبانی هستید چه وضعیتی دارید. شما به ظاهر می گوئید ما آزاد هستیم، در باطن شما یک زندانی هستید و کسان دیگری برای شما تصمیم می گیرند مثل رباطی که آن را کنترل می کنند.

واقعاً سؤال من از شما این است چرا این کار را با خودت کردی، شما با این کارت از خودت راضی هستی؟ تا به حال به خودت فکر کردی؟ پیشنهادم به شما این است با خودت خلوت کن چندین سال به کجا رسیدی ... رضا چرا خودت را نابود کردی از کسانی که قبلاً با شما بودند وضعیت شما را سؤال کردم به من گفتند مریض حال است. شما که مریض نبودید چی شد که الان چند بیماری گرفتی، چرا یک تصمیم عاقلانه ای برای خودت نمی گیری، چندین سال بدبختی بس نیست؟! تا کی می خواهی به تباه کردن خودت ادامه دهی، یک زندگی آزاد برای خودت انتخاب کن، آزاد باش .. من هنوز به فکر شما هستم، وظیفه برادری ایجاب می کند که همیشه به فکر شما باشم .. رضا خودت را نجات بده بیشتر از این خودت را عذاب نده.

برادرت مرتضی بلالی - اراک



مسبب اصلی کشته های اشرف در ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ کیست؟

از سال ۲۰۱۱ علی رغم میل باطنی رهبران فرقه ی رجوی، انتقال ساکنان اردوگاه اشرف به کمپ لیبرتی آغاز شد.

پس از این که اکثریت ساکنان نقل مکان کردند، حدود ۱۰۰ نفر به صورت موقت مطابق یک قرارداد، مجاز به ماندن در اردوگاه اشرف شدند تا به حل و فصل مسائل مربوط به اموال ساکنان اشرف بپردازند. در حقیقت سازمان سعی داشت این ۱۰۰ نفر را در اشرف نگه دارد و تمام سعی خود را بکند تا دوباره به اشرف برگردند. پروسه ای که در نهایت به قضیه ی اول سپتامبر و ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ انجامید. ۵۲ کشته و ۷ مفقود، نتیجه ی این حمله بود. مسعود رجوی ۵۲ تن را به کشتن داد. ۴۲ نفر زنده ماندند که شاهدین این جریان بودند، مالک شرعی از جمله این ۴۲ فرد زنده و شاهد بود که در آلبانی به طرز مشکوکی کشته شد.

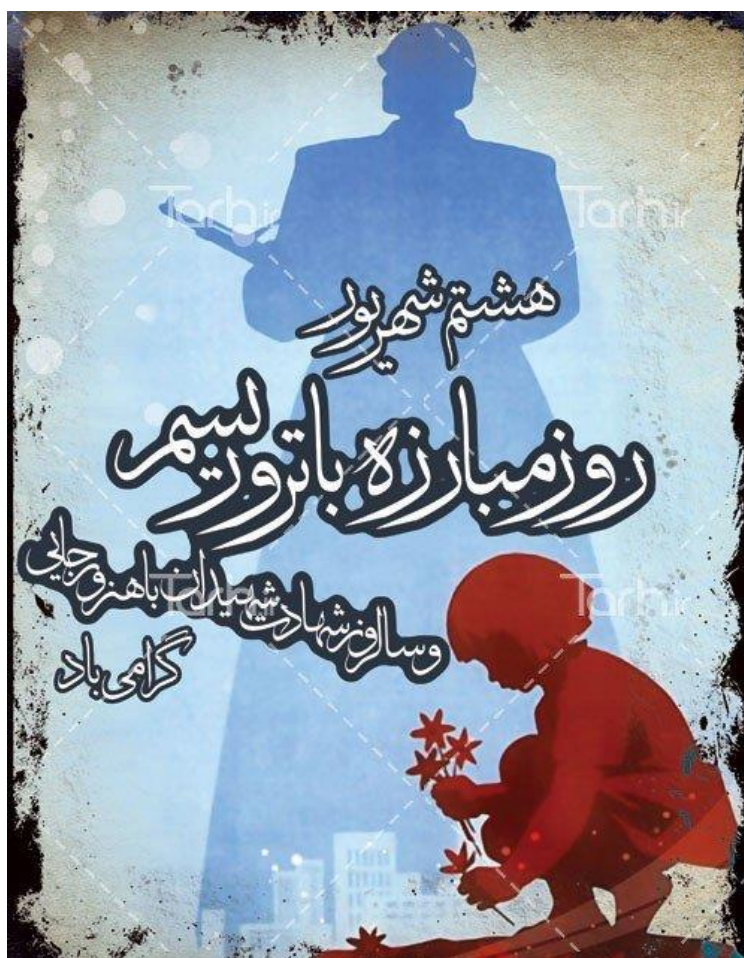
مسعود رجوی خائن و همسرش به دنبال خلق چنین تراژدی بودند و بلافاصله تبلیغات سوء خود را شروع نمودند و نسبت به خونخواهی افرادی که تا دیروز هیچ ارزشی برای آن ها نداشت در بوق و کرنا دمیدند و تمام ملل جهان را برای مظلوم نمایی خود فرا خواندند. البته مردم جهان با ترفندهای آن ها آشنا بوده و در اکثر موارد او را محکوم نمودند و مسبب این کشتار را خود **مسعود رجوی** دانستند.



هشت شهریور

روز مبارزه با تروریسم و سالروز شهادت دولتمردان رجایی و

باهنر



در سال پرحادثه ۱۳۶۰، سازمان مجاهدین خلق به شکل گسترده شبکه ای از ترور را سامان داده بود که هم مردم کوچه و بازار را هدف قرار می دادند و هم مسئولان رده بالای سیاسی را.

روز هشتم شهریور ۱۳۶۰ تنها ۲ ماه از ماجرای انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی و شهادت آیت الله بهشتی و همراهانش می گذشت.

بنی صدر از کشور فرار کرده بود و محمدعلی رجایی با رأی بالای مردم به ریاست جمهوری رسیده و یار دیرینش حجت الاسلام دکتر باهنر نخست وزیر شده بود. ۸ شهریور ۱۳۶۰ جلسه شورای عالی امنیت ملی در ساختمان نخست وزیری با حضور رجایی و باهنر تشکیل شده بود و مسعود کشمیری هم به عنوان جانشین دبیر شورای عالی امنیت ملی در جلسه حضور داشت.



نشریه شماره

۹۱

مرداد و

شهریورماه

۹۸

۸۷



نامجو، از فرماندهان ارتش، حضور داشتند که بعدها به شهادت رسیدند. پیکرهای شهدای این فاجعه، طوری سوخته بود که به هیچ وجه شناسایی آن ها ممکن نبود. از سوی دیگر، در میان مجروحان این اقدام تروریستی، اثری از رئیس جمهور و نخست وزیر به چشم نمی خورد و حدس زده می شد که دو پیکر از سه پیکر به دست آمده، متعلق به آن دو بزرگوار باشد. بالاخره در آخرین ساعت شب، پیکر مطهر این دو شهید بزرگوار، از روی برخی اجزای برجا مانده از پیکرشان، شناسایی شد.

واقعه تروریستی روز ۸ شهریور ۱۳۶۰، با طراحی و نقشه مجاهدین خلق و بازیگری مسعود کشمیری، اتفاق افتاد. کشمیری از مدت ها قبل به عنوان نفوذی وارد بدنه نظام شده و تا حساس ترین مناصب امنیتی کشور، یعنی جانشین دبیر شورای عالی امنیت ملی، بالا رفته بود. او بود که روز ۸ شهریور، با خونسردی تمام، کیف حاوی بمب را در دفتر نخست وزیر کار گذاشت و آن فاجعه را به بار آورد.

تا ساعت ۱۲ شب ۸ شهریور، آمار تلفات، هشت شهید و ۲۳ مجروح گزارش شد. در میان مجروحان، شخصیت هایی مانند سید موسی



داشته و یک بار پیشنهاد بمباران ایستگاه رادیویی آنان را داده بود.

در کنار این تصاویر اما تصاویر دیگری هم هست. کسی که در همه جلسات بوده اما توجه خاصی را به خود جلب نمی کرده. می رفته، می آمده و حتی درباره ی او گفته شده که آن قدر مورد اعتماد بوده که موقع تردد در دفتر نخست وزیری بازرسی بدنی هم نمی شده، هر چه می خواسته می برده و می آورده. گفته شده که او پیش از انقلاب عضو سازمان مجاهدین خلق بوده و این که برادر همسرش، ابوالفضل دلنواز، نامزد رسمی مجاهدین خلق در اسلام آباد غرب در دور نخست انتخابات مجلس شورای اسلامی بوده است.

او در بدو تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مدتی به عضویت آن درآمد و بعد هم عضو مؤثر ستاد خنثی سازی کودتای نوژه به نمایندگی از کمیته اداره رکن دوم ارتش شد و در نهایت راه به نخست وزیری برد. کشمیری در نهایت به دفتر تحقیقات اطلاعات نخست وزیری می رود

بعد از انفجار ساختمان نخست وزیری و شهادت رجایی و باهنر، از کشمیری نیز به عنوان شهید دیگر این حادثه یاد شد و چند روز بعد معلوم شد او نفوذی سازمان مجاهدین خلق بوده است.

ماجرای یک نفوذی

کشمیری فرزند سعید، زاده ۱۳۲۹ در کرمانشاه، دارای مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران بود. «قیافه حق به جانب، تسبیح به دست و اهل استخاره و دعای کمیل خواندن در جلسات و پیش قدم در پیش نماز شدن»؛ این تصویری است نقش بسته شده در ذهن ها از مسعود کشمیری تا پیش از انفجار دفتر نخست وزیری.

البته یک تصویر تکراری دیگر هم از او هست، این که او همواره دو خودکار در جیب داشته؛ یکی برای نوشتن مطالب شخصی که ادعا می کرد از پول حقوق خود تهیه کرده و دیگری برای کارهای دولتی و متعلق به اموال بیت المال! برخی هم خاطرشان هست که او گاه به گاه پیشنهادهای تندی هم مجاهدین خلق



طرف» امضا می کند. برادرهای همسر کشمیری در قصرشیرین عضو سازمان بودند.

و مدتی هم جانشین خسرو تهرانی در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی می شود تا جایی که برخی نامه ها را به جای دبیر و با عنوان «از



سه تصویر از مسعود کشمیری: قبل از سال ۱۳۵۷؛ سال ۱۳۶۰ و تصویر سوم سمت چپ احتمالاً سال ۱۳۸۰

سعید حجاریان می گوید: «خانواده کشمیری از زنده بودن وی اطلاع داشتند اما در ظاهر وانمود می کردند که او کشته شده است ... کشمیری چند روز پس از حادثه ۸ شهریور به خانواده اش زنگ زد و معلوم شد زنده است، اما معلوم نبود کجاست. احتمالاً رفته بود عراق، معلوم نیست! دو سه روز طول کشید تا مشخص شود که او نمرده است. اول خانواده اش عزادار بودند و بساط عزا پهن کرده بودند بعد از سه روز متوجه شدیم خواهرش شاد و شنگول است و عزادار نیست. مادرش هم بعد از فهمیدن زنده بودن پسرش خیلی آرام شده بود. بعد از دو سه روز که به مادرش زنگ می زدند و تسلیت می گفتند مرتب می گفت لوستر ما سالمه و نشکسته و

مسعود کشمیری در کیف حامل بمب، ۲ پوند TNT و مقداری منیزیم کار گذاشته بود و دقایقی پس از این که کیف مزبور را پیش پای شهید رجایی قرار داد، از ساختمان نخست وزیری خارج شد و به میدان پاستور رفت. سپس در آنجا توسط برخی افراد ناشناس به محلی امن انتقال داده شد.

برخی منابع می گویند عوامل سازمان «مینو دلنواز»، همسر کشمیری را هم زمان با انفجار نخست وزیری از محل سکونتش به یک خانه تیمی در محله نظام آباد تهران بردند. کشمیری نیز پس از ملحق شدن به همسرش از تهران به کرج، قزوین و سپس کردستان رفت و نهایتاً از طریق مرز زمینی به عراق گریخت.



شما نگران نباشید و می خواست غیرمستقیم بفهماند که اتفاقی برای کشمیری نیفتاده و او نمرده است.»

مسعود رجوی در سال ۱۳۷۸ در یک جلسه محرمانه با «ژنرال حبّوش» رئیس سازمان امنیت صدام حسین به انفجار دفتر نخست وزیری و ساختمان حزب جمهوری اسلامی توسط سازمان مجاهدین خلق رسماً اعتراف می کند. البته فیلم این ملاقات و سایر دیدارهای مقامات امنیتی عراق با رجوی که بطور محرمانه و بدون اطلاع سرکرده سازمان ضبط می شده است، در جریان حمله آمریکایی ها به عراق و سقوط صدام در دسترس مردم ایران قرار گرفت.

رجوی در این دیدار از تبلیغات برخی رسانه های غربی به دلیل تروریست نامیدن سازمان مجاهدین خلق گلایه می کند و یادآور می شود که مقامات ارشد آمریکا و فرانسه از عملیات ویژه سازمان [انفجار نخست وزیری و ساختمان حزب جمهوری و ترور های دهه ۶۰] اطلاع کامل داشته اند.

مسعود رجوی با وجود آن که به خوبی می دانست افشای نقش او و سازمانش در بسیاری از اقدامات تروریستی می تواند سند قطعی جنایت

های وی برای ملت ایران باشد و حتی باعث می گردد تا کشورهای غربی نیز در آینده از حمایت مستقیم و آشکار وی به دلیل سابقه غیر قابل انکار تروریستی اش خودداری کنند، با تصور این که جلسه با ژنرال حبّوش جلسه ای سری بوده و هیچ گاه محتوای آن منتشر نخواهد شد، با افتخار به ترورهای شاخص سازمان اعتراف کرد و آن ها را دلیلی بر قدرت و توانمندی سازمانش در ایران دانست. به طور قطع او هیچ گاه فکرش را هم نمی کرد که روزی صدام دیکتاتور عراق سقوط کند و نه تنها فیلم این جلسه، بلکه اسناد و مدارک همه همکاری های وی با رژیم بعث عراق در جنگ علیه ملت ایران منتشر شود.

البته با وجود انتشار این فیلم ها و اسناد در رسانه ها، سازمان همچنان با گذشت نزدیک به چهار دهه از حادثه انفجار حزب از اظهار نظر در مورد آن خودداری می کند و در مجامع بین المللی نیز برای فرار از عنوان تروریست، به روش های مختلف ارتباطش با آن حادثه و حتی دیگر ترورهایش علیه ملت ایران را انکار می کند.

معصومه جان، چشم به راه تو هستیم



قسمتی از مصاحبه با خانم قمری مرادی مادر معصومه اولادی از قزوین

(اسیر در فرقه رجوی)

ما زنگ خورد. دوستش گفت معصومه جایش خوب است. هرچه اصرار کردیم که با معصومه صحبت کنیم گوشی تلفن را به معصومه نداد.

معصومه نامه ای گذاشته بود و در آن نوشته بود: «من با دوستم رفتم، آنجا کار زیاد است و درآمد دارد، وقتی بیایم با دست پر می آییم.»

مسئولان مدرسه گفتند چرا اولادی نمی آید؟ درسش خیلی خوب است، حیف است که درس نخواند.

تاکنون هیچ خبر و اطلاعاتی از او نداریم. بارها من و برادرش به عراق رفتیم و موفق به دیدار با معصومه نشدیم.

معصومه در دبیرستان از طریق یکی از عوامل سازمان به نام مرضیه کبیری در سال ۱۳۸۱ اغفال و به همراه دوستش از مرز خارج شد. معصومه شاگرد ممتاز دبیرستان بود.

روز پنج شنبه دیدم معصومه لباس سیاه پوشیده است. پرسیدم چرا لباس سیاه پوشیده ای؟ گفت می خواهم بروم مدرسه، جبرانی دارم. گفتم زود بیا. او رفت. ساعت یک شد دیدیم معصومه نیامد. دیدم کفش های مدرسه اش هست فهمیدم با کفش های کتانی رفته و لباس مدرسه را عوض کرده و در خانه گذاشته است.

برادرش مدتی دنبال کرد و نهایتاً فهمیدیم که با کبیری از مرز رد شده اند. ساعت ۴ آن روز تلفن



پیام خانم قمری مرادی به فرزند اسیرش معصومه اولادی:

معصومه جان دوست دارم تو پیش ما باشی. همه چشم به راه تو هستیم. ما ترا فراموش نکرده ایم و هر لحظه به یاد تو می باشیم. تو بازگردی روی سر ما جا داری. زندگی ما فدای تو.

معصومه جان رفتن تو خیلی دل مرا سوزاند. شب و روز از دوری تو گریه می کنم. دعا می کنم که خدایا بچه های من دست به خاک می زنند برایشان طلا شود، برای همه بچه های مردم هم دعا می کنم که موفق و سلامت باشند. من ۴ نوه پسری و ۸ نوه دختری دارم.

معصومه جان بازگرد تا در مراسم عروسی خواهر کوچکت شرکت داشته باشی و دل ما را شاد کنی.

معصومه جان سلام، مادر برگرد بیا خانه، من و برادرت هستیم، ما همه صبیح و سالم می باشیم. برادرانت ازدواج کرده و مهرباب صاحب فرزند شده است. چهار خواهرت سلامتند. ما فقط چشم به راه تو هستیم، زندگی و خانه مان برقرار است و فقط آرزوی دیدن ترا داریم. معصومه جان برگرد من و برادرانت حمایت می کنیم. تا من زنده هستم به سر زندگی ات بازگرد.

بعد از فوت پدرت، من به عنوان مادر، خواهر و برادرانت را صاحب زندگی کرده ام. معصومه جان قربانت بروم، من همه فرزندانم را دوست دارم و ترا بیشتر دوست دارم. من خودم را فدای فرزندانم می کنم. تا من زنده هستم فرزندانم نگران نباشند. ترا به روح پدرت قسم می دهم بازگرد و پیش ما بیا، دو برادر کوچکتر تو مهندس شده اند. جای تو در میان ما خالی است.



خانواده معصومه اولادی ، اسیر در فرقه رجوی در تیرانا ، آلبانی





یک کشور در داخل کشور آلبانی



مقر مجاهدین خلق، نزدیک تیرانا

کنند، رشوه می دهند، افراد را کتک می زنند، جادشدهگان را تهدید می نمایند، به هر کسی که آنان را مورد سؤال قرار دهد تهمت می زنند که مأمور رژیم ایران است و اعضای خود را در داخل اردوگاه به شیوه های توتالیتاریسم استالینیستی تحت کنترل دارند، و در نهایت مدعیند که دموکرات هایی هستند که ایران را نجات خواهند داد."

این ویدئو نشان می دهد که آلبانیایی ها مشغول کارهای ساختمانی در اردوگاه هستند و در عین حال اعضا با همسایگان آلبانیایی مشغول صرف چای، یا در حال تهیه موسیقی در استودیو می باشند، که شامل آهنگ معروف فرانک سیناترا "My Way" هم هست.

اولسی یازچی، یک نویسنده آلبانیایی که بخشی از یک تیم حقوقی است که جهت یافتن حقایق بیشتر در خصوص این گروه اقدام می نماید می گوید: "ما ظاهراً در یک کشور دموکراتیک زندگی می کنیم. ولی آنان یک کشور در داخل کشور ما ساخته و قوانین خودشان را اجرا می کنند... آنان در آلبانی مانند مافیا MAFIA رفتار می کنند - قوانین را می شکنند، اخاذی می سازمان یک کلیپ ویدئویی پنج و نیم دقیقه ای که صحنه های یکنواختی را با عنوان "محوطه مسکونی" نشان می داد منتشر کرد، که نشان می داد این مقر از ده ها ساختمان تشکیل شده و در دو طرف دروازه اصلی دو شیر طلایی که سمبل مجاهدین خلق است قرار گرفته است.



WWW.NEJATNGO.ORG

email.info@nejatngo.org